شماره ۲۳

دوره اوّل

دوشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۵۸

بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

درود بر سالی که گذشت
فرخنده باد سالی که می آید

با همهٔ پیچ وخم وفرازونشیب، با وجود اشتباهات وخامی های ناگزیر، با شتابزدگی وبیتابی ازیک سوو بدگمانی وسلطه‌جوئی ازسوی دیگر، با زخم‌چرکین توطئه ها ودردسرکارشکنی ها درگوشه‌وکنار، سالی که به‌پایان میرسد، با دستاوردهای بزرگ ودوران‌ساز، همچون بارانی که برزمین تشنه‌کام‌ببارد، درمجموع‌سرسبزی وبرکت بود ونویدزندگی بود.

سال ۵۸، سال آزادی ایرانیان برای نخستین بار پس ازبیست وپنج‌قرن، سال رهائی مردم ازبختک منحوسی به‌نام‌شاه‌با کوکبهٔ ناگزیردروغ وچاپلوسی وفریب، غارت وزوروتباهی، خیره‌کُشی وبدسگالی درحق آدمی...

درایران، درکشورراهزنان اورنگ نشین وبردگان تاجدار، یک سال به‌آزادی نفس کشیدن وبه‌آزادی راه‌رفتن، -حتی‌این‌آزادیِ‌جوانِ‌نُتردولرزان‌مانندنهال‌بید- معجزه‌ای است بس شگرف. نمیتوان ارزش همین یک سال عمردر آزادی را بدرستی تخمین زد. ازهرچه‌بگویندپربهاتراست وگرامی‌تر. سپاس وآفرین برتوده‌های جوان ونوجوان ایرانزمین که‌گوئی به‌بازی- بازی خون وسرودوتکاپوی ایمان- برچنین گوهری دست یافتندوبرمردم‌ارزانی داشتند! خجسته‌باد آن رودسرخ‌که‌برخاک ایران روان شد وچنین باروورش کرد!

یک سال گذشت، - سراسر امیدوپرسش ونگرانی‌بر سرنوشت انقلاب. امروز چه کنیم‌که پرثمرتربا شد؟ فرداچه پیش‌خواهد آمد؟ انقلاب ایران، انقلابی بزرگ با طنینی رعدآسا درچهارگوشه جهان. انقلاب خون وافتخار. با این‌همه، کمبودها، کج اندیشی ها، نابرد-باریها واحیانا " دغلکاریها (افسوس، گاه حتی با نیت خیر!) کم نیست. وبدسگالان که خاک درچشم ها می پاشند، تا دشمن ودوست ازهم شناخته نشوند. اندیشه ها وکارها رابه عمد در سراشیب تندیکسویه می برند، تا محتوای درست و مردمی انقلاب به‌ضد خود بدل گردد. چگونه می توان دل برای‌نگوهر یکتای‌آزادی نلرزاندکه مبادا به نادانی و تنگ نظری، درکشمکشهای خودخواهانه، ازدستش بدهیم؟ اما دراین یک ساله دیدیم‌که‌تمرین آزادی، حتی به‌صورت ناقصی که‌آزموده‌ایم وبی‌شک روبه‌کمال خواهدرفت، اندک اندک ما را ومردم‌ما رادگرگون می‌کند. امیدواربا شیم.

یک سال گذشت. با توفیق درچندوچندین کاربزرگ، وناکامی گذرادرپاره‌ای خردوریزِزندگی: گرانی میوه‌و گوشت، خاموشی برق صف درازنفت وسیگار، ... همه‌درحد طاقت ملتی رنج‌آزموده‌وبردبار، توانا وکوشا وراهگشا. با این همه، پیروزی های این یک ساله، ساده‌وراست بگویم، حیرت‌آوراست ازبزرگی ودامن گستری: بنیاد جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی، سلسلهٔ مصادره‌ها وملی شدن ها، دادگاههای انقلاب، جهادسازندگی، بسیج ارتش بیست میلیونی، بریدن ازپیمانهای اسارت‌آور وپیوستن به‌جبههٔ ناوابسته‌ها، مقدمات تقسیم‌زمین، تدارک امرشوراها، واین سیلی جانانه‌برچهرهٔ نامبارک امپریالیسم، - تصرف لانهٔ جاسوسی آمریکا - وگذشتن به‌سلامت ازهمهٔ دامهائی که‌حیله‌وترفندخارجی ونابا وری وسازشکاری برخی دست اندرکاران داخلی برسرراه‌ایران چیده‌بود، واین وجدان بیداررملت، امام‌خمینی، که‌هربار با رای روشن وکلام‌برنده‌اش تارهای دام‌دامگستران راازهم‌درید‌وافسون افسونگران را باطل کرد. آفرین برچنین جوشش روح، چنین فوران عزم‌درست!

یک سال گذشت، سخت وپرکاروبارور، همچنان با نثارگلهای خون، اما با شعله‌های بلندامیدی که‌برقله‌های پیروزی وبهروزی آدمی چنگ می برد. درودبرسالی که گذشت. فرخنده‌باد سال پرکاروباروری که می‌آیدوپیروزی و بهروزی را دردسترس توده‌های رنجبرخواهدگذاشت.

حل بنیادی وقاطع مسئلهٔ ارضی رانباید به‌تاخیر انداخت

هوشنگ پورکریم

دردوسه‌هفتهٔ اخیرموضوع‌مهم‌سیاست‌کشاورزی ومسئله ارضی درایران، باردیگربه‌یکی ازچندمسئلهٔ عمدهٔ سیاسی روزتبدیل شد. حتی اگروروکمیسیون رسیدگی به‌جنایات شاه‌وآمریکا وموضوع انتخابات مجلس مطرح‌نبود، حل مسئله ارضی درکشوربه‌عمده‌ترین موضوع سیاسی روزتبدیل می‌شد. مطلب ازاین قراربودکه رادیووتلویزیون ومطبوعات‌اعلام کردندکه "طرح‌اصلاحات ارضی اسلامی" در"شورای انقلاب اسلامی" رسیدگی می‌شود. روزنامهٔ "اطلاعات" (۵۸/۱۲/۹) با درشت‌ترین حروف ممکن درصفحهٔ اول خودنوشت: "فرمان امام‌برای انجام‌اصلاحات ارضی اسلامی درسطح‌کشور." روزنامهٔ "انقلاب اسلامی" همان روزازقول آقای رئیس جمهورنوشت‌که "قانون جدیدزمین تصویب شدوما طبق وعده-هائی که به‌دهقانان داده‌بودیم‌که مشکل زمین راحل کنیم، امشب‌قانون آن تصویب شد". قانونی که‌آقای رئیس جمهور ازآن صحبت‌کردطرحی بودکه معاون "وزارت کشاورزی‌و عمران روستائی"، آقای رضا اصفهانی، به‌سودزحمتکشان بی زمین وکم‌زمین روستاها وبه منظورپایان بخشیدن به‌غصب وغارت زمین‌داران وسرمایه‌گذاران ارضی بزرگ درشورای انقلاب مطرح‌کرده‌بودوتصویب‌آن نشان میدادکه سرانجام‌پس ازمدتی تاخیروتعلل، درپاسخ به‌یکی ازمبرم-ترین الزامات اقتصادی- اجتماعی، عقل سلیم‌ودور اندیشی برلجاج وکوته‌بینی غالب‌شده‌است واین امید قوت‌گرفت‌که‌اکنون، هرچندپس ازیک سال کوتاهی، برای تحول بنیادی درسیاست‌کشاورزی کشوراقدام‌قاطعی‌میشود.

طبق مصاحبهٔ رادیو تلویزیونی آقای رضا اصفهانی که همان وقت درمطبوعات هم منعکس شدمی‌توان خطوط عمدهٔ طرحی راکه به تصویب شورای انقلاب رسیده است تشخیص داد. به قول ایشان، روزنامهٔ "اطلاعات"

بقیه‌درصفحهٔ ۷

شرایط اقتصادی ومبارزه زحمتکشان درکشورهای سرمایه‌داری

در ۱۹۷۸ و نیمهٔ اول ۱۹۷۹ علیرغم پیشرفتهای حاصله در تولید، شرایط زندگی زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری نسبت به سالهای پیش هیچ بهبود نیافت. بالا بودن نرخ بیکاری، تورم و تنزل سطح زندگی حاد-ترین مسایل این کشورها بشمار میروند. در سطور زیر سعی میشود جنبه های اصلی زندگی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به زبان ارقام مورد بررسی قرار گیرد.

شغل و بیکاری

در ۱۹۷۸، بیکاری در سطح بالا قرار داشت. شماره بیکاران در این سال به ۱۸ میلیون رسید (جدول شماره ۱).

جدول شماره ۱
متوسط ماهیانه بیکاران کامل
طبق آمار رسمی
(ضرب در هزار)

کشورها	۱۹۷۷	۱۹۷۸
ایالات متحده	۶۸۵۵	۶۳۲۶
ژاپن	۱۱۰۰	۱۲۶۰
فرانسه	۱۰۷۰	۱۰۳۹
آلمان غربی	۱۰۳۰	۸۷۷
ایتالیا	۱۵۴۵	۱۴۵۵
انگلستان	۱۴۸۴	۱۴۴۶

طی سالی که سپری شد، در جهان سرمایه داری به استثنای انگلستان و آلمان غربی پیشرفت معینی در شغل وجود داشته است.

در **ایالات متحده** ۳ میلیون شغل بوجود آمد وبیکا-ری به ۶ درصد رسید. اما سازماندهی اقتصادی سرمایه-

بقیه‌درصفحهٔ ۲

انقلاب اکتبر

از: ب. ای. ماروشکین

ترجمه: ا. پویا

افسانه‌های تاریخ نگارانه وواقعیت تاریخی بخش اول

در سال ۱۹۶۷، نمایندگان شوروی شناسی (سوویتولوژی) بورژوائی جهت بحث در بارهٔ مسئله‌ایکه برای چند دهه اندیشه بورژوازی را مشوب ساخته بود و آن اینکه چرا انقلاب سوسیالیستی در روسیه به وقوع پیوست- کنفرانسی درایالات متحده امریکا تشکیل دادند. (۱).

از روزگاری که علم تاریخ نگاری بورژوائی می-کوشید اهمیت جهانی انقلاب سوسیالیستی اکتبر را منکر شود، دیرزمانی گذشته است. اکنون نمایندگان این علم در بارهٔ اهمیت جهانی‌اکتبر بحث می کنندوکتاب می نویسند. مثلا" پل دوکس تاریخ نگار انگلیسی می-نویسد: " درست همانند انقلاب دموکراتیک سدهٔ هجدهم که می توان گفت ... تاثیر عمیقی از اطلس تا اورال داشت، انقلاب پرولتری سدهٔ بیستم دارای تاثیری گسترده تر، و حتی جهانی بود." (۲)

بیان چنین احکامی تصادفی نیستند. دستاوردهای انقلاب اکتبر در طی سالهای گذشته با سرفرازی آزمون تاریخ را گذرانده‌اند. اندیشه‌های اکتبر در پیروزی سوسیالیسم و دستاوردهای ساختمان کمونیسم دراتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در رشد نظام جهانی سوسیالیستی، در گسترش جنبش طبقهٔ کارگر، و موفقیت های مبارزهٔ رهائی بخش ملی حیات وموفقیت یافته‌اند. مارکسیسم - لنینیسم به شیوهٔ تفکر صدها ملیون نفر تبدیل شده، و جنبش کمونیستی به صورت پرنفوذ ترین نیروی سیاسی روزگار ما درآمده است.

یادآوری این نکته جالب است‌که نویسندگان بور-ژوا خود بارها و بارها در اینباره سخن گفته‌اند. به نوشتهٔ شوروی شناس‌آمریکائی، استانلی پیج،

بقیه‌درصفحهٔ ۳

بقیه
شرایط اقتصادی و مبارزهٔ زحمتکشان....

داری ناگزیر موجب میشود که هم تعداد برخی از گروههای کارگری کاهش یابد و هم بطور کلی نیازهای نیروی کار جدید فروکش کند. از این رو، در ۱۹۷۸ — روند مدرنیزه کردن تنها در صنعت فولاد موجب بیکاری ۱۵۰۰۰۰ کارگر گردید.

درصد بیکاران در بین کارگران نیمه متخصص و متخصص و کارمندان ادارات فزونی یافته است. تبعیض نژادی همچنان بیداد میکند. در بهار ۱۹۷۸ سطح بیکاری در میان سیاهان ۱۳ درصد در برابر ۵ درصد سفید پوستان بود.

در جمهوری فدرال آلمان بیکاری نسبت به ۱۹۷۷ پایین آمد، اما در سطح پیشرفته (۳۹ درصد) باقیماند. ۱۲۰۰ دانشمند آلمانی برنامه مبارزه علیه تشدید بیکاری را در پرونده‌ای تحت عنوان "اقدامات سیاست اقتصادی" مطرح کرده و در ۱۹۷۸ دست به انتشار آن زدند. آنها انتقال شاخه‌های کلیدی تولید و موسسات مسلط بر ب' ر را به دولت به عنوان یکی از اقدامات بسیار مؤثر تلقی می کنند.

در فرانسه، تعداد بیکاران در ۱۹۷۸ به ۱ر۷ میلیون نفر رسید. بیکاری بیشتر دامنگیر صنایع آهن و فولاد گردید. از این رو تعداد کارگران این صنعت از ۱۵۵ — هزار در ۱۹۷۵ به ۱۰۵ هزار در ۱۹۷۸ تقلیل یافت. تعداد شغل ها در صنایع کشتی سازی و امور ساختمانی نیز کاهش پذیرفت.

در ۱۹۷۹ قانون جدیدی در خصوص اعانات بیکاری به تصویب رسید. به گفته سندیکاها هدف این قانون قطع اعانات به زحمتکشان است. خود آنها باید در زمینه تامین اجتماعی سرمایه گذاری کنند. بیش از ۵۷۶۰۰۰ — بیکار در فرانسه هیچ نوع اعانه‌ای دریافت نمیدارند.

در انگلستان در ۱۹۷۸ تعداد شغل ۴ر۶ درصد پایین آمده است. بیکاری در سطح بالایی قرار دارد. ۶ر۱ درصد جمعیت فعال گرفتار بیکاری هستند. تعداد کارگرانی که مدت‌ها بیکار می مانند افزایش یافته است. در ۱۹۷۷ – ۲۰ر۴ درصد بیکاران طی بیش از ۵۲ هفته بدون کار بودند. در ۱۹۷۸ تعداد این گروه بیش از ۲۲ر۴ درصد بود. بیکاری مخصوصا" جوانان را زیر ضربه قرار میدهد. بیش از ۱۲ درصد آنها از داشتن شغل محروم اند.

ایتالیا در ۱۹۷۸، طبق آمار رسمی، در برخی ماهها ۱ر۷ میلیون بیکار داشته است. علاوه بر این در این کشور ۳ر۵ میلیون نیمه بیکار وجود دارد. درصد جوانان بیکار در ایتالیا در اروپای باختری از همه زیادتر است. از ۹ میلیون ایتالیایی کمتر از ۲۹ سال، تنها ۱ر۵ میلیون شغل دائمی دارند.

در ژاپن، بیکاری علیرغم افزایش تعداد شغل در ۱۹۷۸ هیچگاه کاهش نیافت. موسسات کوچک و نیز برخی مؤسسات بزرگ تعطیل شدند. تعداد بیکاران به ۱ر۳ — میلیون نفر می رسد. این رقم ۲ر۵ درصد جمعیت فعال کشور را در بر میگیرد. بیکاری بیشتر متوجه صنعت کشتی سازی، صنایع فولاد و سایر شاخه هاست.

ترقی قیمت های زندگی

در ۱۹۷۸ قیمت خرده فروشی کالاها مخصوصا" در قلمرو محصولات غذائی افزایش مداوم داشته است (جدول شماره ۲)

جدول شماره ۲

ترقی قیمت های خرده فروشی
(۱۹۷۵ = ۱۰۰)

کشورها	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
ایالات متحده	۱۰۵ر۸	۱۱۵ر۰	۱۲۱ر۲
ژاپن	۱۰۹ر۴	۱۱۹ر۰	۱۲۲ر۶
فرانسه	۱۰۹ر۶	۱۲۴ر۱	۱۳۱ر۱
آلمان غربی	۱۰۴ر۵	۱۰۹ر۲	۱۱۱ر۴
ایتالیا	۱۱۶ر۵	۱۴۶ر۱	۱۶۳ر۰
انگلستان	۱۱۵ر۸	۱۳۹ر۳	۱۴۶ر۲

ترقی قیمت های خرده فروشی کالاها، بیکاری عظیم و پایین بودن قدرت خرید نیروی کار افزایش دستمزدها را متوقف کرده است. " سیاست در آمدها را که توسط دولت ها تنظیم میشود، نقش مهمی ایفاء میکند.

در ۱۹۷۸ قیمت‌ها در ایالات متحده تا ۷ر۷ درصد افزایش یافت. مخصوصا" محصولات کشاورزی به سرعت بالا رفت. چنانکه گوشت در طی سال ۱۶ر۱ درصد، میوه ها و سبزیجات ۱۸ درصد، تخم مرغ ۷ر۲ درصد افزایش قیمت داشته است (۱). سطح زندگی بسیاری از شهروندان آمریکا تغییری نیافته است. فقیر ترین نمایندگان گروههای اجتماعی چون سیاهان، پورتوریکوئی ها و کارگران بدون تخصص در شرایط توان فرسائی زندگی می کنند.

در سال ۱۹۷۸ در شرایط زندگی زحمتکشان فرانسه هیچ بهبودی حاصل نگردید، قیمت های خرده فروشی کالاها ۹ر۷ درصد و قیمت محصولات غذائی ۱۳ر۲ درصد افزایش یافت. کرایهٔ حملو نقل ها و اجارهٔ مسکن با افزایش ویژه‌ای روبروبوده است. دولت سیاست محدود نمودن افزایش مزد را همچنان ادامه داد. چون افزایش ناچیز آن به هیچ وجه جوابگوی هزینه‌های فزاینده خانواده‌های فرانسوی نیست.

دربریتانیای کبیر، قیمت زندگی در ۱۹۷۸ بمیزان ۸ر۴ درصد در برابر ۱۲ر۱ درصد سال ۱۹۷۷ فزونی یافت. محصولات غذائی و سایر کالاهای ضروری اولیه فوق العاده گران هستند. از این رو طی ۱۲ ماه از نوامبر ۱۹۷۷ تا نوامبر ۱۹۷۸ محصولات غذائی درمجموع ۸ر۴ درصد افزایش یافت. این افزایش برای گوشت ۱۳ درصد، کره ۲۰ درصد، شیر ۱۷ درصد، پوشاک ۷ درصد اجاره مسکن ۱۳ر۲ درصد بوده است. با وجود فزونی هزینه‌های زندگی خانواده‌های کارگری از حیث تغذیه مزدزحمتکشان انگلیسی همچنان محدودماند.

افزایش قیمت زندگی مخصوصا" در ایتالیا بیداد میکند. قیمت کالاهای مورد مصرف در طی سال ۱۱ر۶ درصد قیمت محصولات غذایی بطور متوسط ۶ر۶ درصد، هزینه‌های پوشاک وجوراب ۱۰ درصد، کرایهٔ مسکن، شوفاژ و برق ۱۱ درصد فزونی یافته است. دولت تلاش میکند، مسایل اقتصادی را که به وخامت گراییده از راه افزایش مالیات‌ها و محدود کردن میزان مزدها حل نماید.

قیمت زندگی در ژاپن در ۱۹۷۸ به میزان ۳ر۵ درصد در برابر ۴ر۸ درصد ۱۹۷۷ افزایش یافته است. بهای سبزیجات ۱۶ر۶ درصد، تخم مرغ ۱۱ر۱ درصد و پوشاک ۹ر۵ درصد بالا رفته است. کارگران از حیث تامین اجارهٔ مسکن و هزینهٔ برق در مضیقه هستند.

در جمهوری فدرال آلمان قیمت بسیاری از کالاهای کمی بیش از میزان پیش بینی فزونی یافته است. بهای اجاره مسکن و مالیات‌ها بسیار بالا ست. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ هزینه‌های یک خانوادهٔ متوسط از حیث خوراک و پوشاک به ترتیب ۴۳ر۲ و ۴۸ر۲ درصد، شوفاژ وبرق ۶۴/۸ درصد وهزینه های ایاب وذهاب ۵۲/۵ درصد افزایش یافته است. دربرابر این ترقی قیمت‌ها افزایش ۵ درصد مزدزحمتکشان طبق قراردادهای دسته جمعی ۱۹۷۸ – ۱۹۷۷ بسیار مضحک بنظر می رسد. علی رغم الزامات قوانین درخصوص برابری مزدزنان ومردان، زنان در کشورهای سرمایه داری مزدکمتری دریافت می دارند.

درانگلستان مزد زنان در کار یدی در ۱۹۷۸–۷۱/۶ درصد مزدمردان درکارمشابه بوده است. زنان کارگر ایتالیائی کمی بیش از نصف مزدمردان مزددریافت می – کنند. در ۱۹۷۸ درایالات متحده مزدزنان بطورمتوسط ۵۸/۹ درصدمزد مردان ودر ژاپن ۵۸/۸ درصدبوده است.

جنبش سندیکائی و اعتصابات

ناتوانی دولتهای کشورهای سرمایه داری در حل مسائل اجتماعی ـ اقتصادی جامعه بورژوائی معاصر موجب تشدید تضادهای طبقاتی درجهان سرمایه داری می شود. در ۱۹۷۸، اعتصابات درحدود ۵۰ میلیون نفر را در برگرفت. (۲) این اعتصابات از حیث طولانی‌بودن وشرکت وسیع قشرهای مختلف مردم متمایزند.

در **ایالات متحده** مخصوصا دو واحدبزرگ کارگری معدنچیان وکارکنان راه آهن در ۱۹۷۸ فعال تر از واحدهای دیگربودند. اعتصاب ملی ۱۶۰۰۰۰ معدنچی در دسامبر ۱۹۷۷ آغاز شد وبه مدت ۱۱۰ روز طول کشید. اعتصابگران خواستار افزایش دستمزدها وحقوق بازنشستگی وحفظ استقلال سندیکائی شان بودند. درخواست‌های عمده آنها برآورده شد. اعتصاب کارکنان راه آهن با بتکار سندیکا به نشانه همبستگی با مبارزه ۴۵۰۰ کارگر وکارمند کمپانی **نورفولک اندوستن** صورت گرفت وخصلت ملی پیدا کرد. درخواست‌های کارگران آمریکائی قبل از هرچیز به شغل ودستمزدها مربوط می شود. کارمندان آمریکائی بسیار فعال شده اند. البته همه طرح های قانونی که تسلیم کنگره شده اندوکم وبیش پاسخگوی منافع زحمتکشان هستندیا ردمی‌شوندیا به قدری آن را مثله می‌کنندکه عدم رضایت آنها را برمی‌انگیزد.

کنفرانس نمایندگان بیش از ۱۰ جمعیت (سندیکاها سازمان های مترقی وآزادیخواه) که دراکتبر ۱۹۷۸ برگزار شد، پندارهای باطل نسبت به فعالیت کنگره وسیستم اداری وتمایل به خروج ازبن بست سیستم دو حزبی راآشکار ساخت. کنفرانس گرایش خودرا به تحکیم فعالیت نیروهای چپ برضدتعرض ارتجاع وتاءثیر عظیم زحمتکشان دراتخاذتصمیمات سیاسی نشان داد. بسیاری ازشخصیت های سندیکائی ایجادیک حزب کارگری مستقل رامورد تاءکید قراردادند.

زحمتکشان **فرانسه** در ۱۹۷۸ درشرایط سخت بیکاری وتعطیل بسیاری ازموءسسات وشاخه های کامل صنعتی به مبارزه خود ادامه دادند.

وحدت جنبش سندیکائی وتهیه برنامه های جدید برای مبارزه در راه بهبودسطح زندگی زحمتکشان در مرکز توجه کنفدراسیون عمومی‌کارفرانسه قرار دارد.

ایتالیا ازحیث موقعیت اقتصادی وسیاسی وضع ناپایداری دارد. بیکاری همه گیر، مخصوصاً فزونی بیکاری درمیان جوانان واکنش شدیدزحمتکشان را بر- انگیخته است. این واکنش‌ها ازآنجا متمایزاست که تودهٔ عظیمی ازکارگران دراعتصابات شرکت می کنند و اعتصاب همهٔ شاخه ها ورشته های منطقه ای وملی رادر برمی‌گیرد چنانکه ۲۵۰۰۰۰ کارگرصنایع فولادو کشتی سازی برای اعتراض به بیکاری های توده ای یک اعتصاب ۲۴ ساعته براه انداختند. سیسیل شاهداعتصاب عمومی کارگران صنایع بوده است. جنبش دهقانان ایتالیا دامنهٔ جدیدی بخودگرفته است.

در**انگلستان** جنبش وسیع زحمتکشان در ۱۹۷۸ونیمهٔ نخست ۱۹۷۹ ازحیث ویژگی های متعدد خود: طول مدت اعتصابات که گاه خصلت ملی پیدانمود، تعداد شرکت- کنندگان ودامنه پایه اجتماعی، متمایزاست. چنانکه ۱/۵ میلیون نفر ازکارکنان روستا در ژانویه ۱۹۷۹ دست به اعتصاب زدند. ده هزار راننده کامیون های سنگین قریب چهارهفته دست ازکارکشیدند. راه‌آهن‌کشور در ژانویه ۱۹۷۹ سه باربواسطه اعتصاب کارکنان متوقف شد. درخواست های عمده به تاءمین شغل وافزایش دستمزدها اختصاص داشته است.

درجمهوری فدرال آلمان اعتصابات بزرگ متعددی در ۱۹۷۸ بوقوع پیوست که به پیروزی اعتصابگران انجامید. کارگران چاپخانه ها با اعتصابات دامنه دار خود توفیق یافتنددستمزدهایشان راافزایش دهند. ۹۰ هزار کارگر صنایع فولاد در **باد ورتمبرگ** مدت سه هفته درنیمه ماه مارس بمنظور اعتراض به سیاست برنامه ریزی اقتصادی سرمایه داری دست‌ازکارکشیدند. کارفرمایان ناچاربه‌عقب نشینی‌واجابت تقاضاهای‌کارگران شدند.

اتحادیه سندیکاهای آلمان درسراسر سال ۱۹۷۸، بمنظور کاهش هفته کار مبارزه نمود. در ۱۹۷۹ سندیکاهای آلمان کاهش بیکاری رادردستور روزقرارداد.

در **ژاپن**، زحمتکشان طی چهارسال بی وقفه در مبارزه سنتی بهاره مسئله افزایش دستمزدرا به‌میزان ۱۰ درصد پیش کشیدند. نبردبهاره ۱۹۷۸ نتوانست بهبودی اساسی در مزدها حتی درشاخه های بالنسبه پیشرفته ای چون صنایع آهن، فولاد وکشتی سازی‌ببار آورد. دستمزدها بطورمتوسط ۶ درصدافزایش یافت. این مبلغ در برابر افزایش فوق العاده قیمت کالاهای ضروری اولیه بسیارناچیزاست.

۱– طبق آمار در اکتبر ۱۹۷۹ شاخص تورم در ایالات متحده آمریکا از ۱۳ درصد (دوبرابر ۱۹۷۸) – تجاوز نموده میزان آن دراروپای باختری ۱۳ درصدو بطورکلی درجهان سرمایه داری ۱۱ درصد بوده است.

۲– طبق داده های مقدماتی در ۱۰ ماه ۱۹۷۹، بالغ بر ۴۹ – ۴۸ میلیون نفر اعتصاب کردند.

هفته نامهٔ
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: محمود اعتمادزاده 'به‌آذین'
تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴

بقیه:

انقلاب اکتبر ...

" لنینیسم . . .بیشتر از مجموعه‌ای از عقاید میباشد اصولی است که بر شکل گیری سیاست داخلی و جهانی اتحد شوروی اثر دارد و راهنمای عمل صد ها میلیون نفر در سراسر جهان است " .(۳) لئونارد شاپیرو، شوروی شناس انگلیسی ، در ۱۹۶۷، بر اهمیت نقش بزرگ لنین صحه گذاشت . شاپیرو چنین اظهار عقیده می کند : " . . . می توان گفت نفوذ شخصی او بر رویداد های کشور خود و جهان خارج در سده‌ٔ بیستم بیشتر از هر شخص دیگری بود " .(۴)

اهمیت تاریخی شگرف انقلاب اکتبر که عصر نوینی را بر روی بشریت گشود تاریخ نگاری بورژوائی را به پژوهشی گسترده برای " پاسخ یابی " به مسایل عمده مبارزه ایدئولوژیکی دوران واداشته و کار ارزیابی مناسب مهمترین رویداد تاریخی سده‌ٔ بیستم را پیش روی آن نهاده است .

در بارهٔ خصلت به اصطلاح "تصادفی " انقلاب اکتبر

در نخستین ارزیابی هائی که از انقلاب اکتبر در ایالات متحده صورت گرفت ، نوعی کجروی و بی حرمتی به چشم میخورد که اجتناب ناپذیر می نمود. جیمز بیلینگتون از دانشگاه پرینستون در مقالهٔ " شش نظر در بارهٔ انقلاب روسیه" واکنش مشخصه تاریخ نگاران بورژوا ، تمایل آنها به اینکه انقلاب را "چون یک فاجعه طبیعی بی معنا در قلمرو مسایل انسانی " بشمار آورند، ناتوانی آنها را در درک هر گونه مفهوم عمیق انقلاب نشان میدهد. او همچنین در این مقاله کجروی آنها را که " به احساس تأثری رقت آور تبدیل میشود و تمرکز پژوهش فکری بر جزئیات تصادفی و احیانا " نظریات و پیشنهاداتی در اینباره که چگونه می شد از این واقعه جلو گیری کرد. . . ." را بنمایش می دهد .

این نظر گاه " احساساتی ـ تاثر انگیز" پیش از همه نمونه وار (تیپیکال) ادبیات مهاجر بود، که در آن انقلاب اکتبر جریانی خود به خودی که دمسازی اتفاقی شرایط آن را سبب شد، تصویر می گشت . الکساندر کرنسکی نخست وزیر جکومت موقت با نام گذاری خاطراتش " **کاتاستروف** " (فاجعه ، بلای ناگهانی .م) خطوط راهنمایی برای کل این گرایش معین کرد. ادبیات مهاجر که " نظریه کاتاستروف "را ارائه کرد، در همان حد باقی ماند . از اینروی است که ، مثلا" میخائیل کارپوویچ ، چندین سال پس از اکتبر ۱۹۱۷ ، چنین نوشت ، سقوط " ناگهانی " سلسله رومانف برای مردم روسیه که نه تجربه کافی در " حکومت مردم بر مردم" ، نه " آموزش سیاسی کافی " داشتند خلائی ایجاد کرد . **گئورگ** ورنادسکی پیروزی بلشویکها را به ضعف حکومت موقت ، و اینکه ، هیچیک از رهبران آن ، " اراده قوی یا عزم در هم کوبیدن دشمنان نظم را نداشتند" ، نسبت می دهد .

جریانی که ادبیات مهاجر سفید آغاز کرد و در آن زمینه تاریخی انقلاب کبیر اکتبر نادیده گرفته میشد توسط تاریخ شناسی بورژوائی ایالات متحده با جزئی تغییرات پذیرفته شد . آرتور آدامز، در مروری بر کتابهائی که به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر در ایالات متحده نشر یافت ، بدرستی آنها را " شرابی کهنه در خم های نو" نامید . سرچشمهٔ نظریه اصلی تاریخ شناسی آمریکائی ، یعنی این نظریه که انقلاب اکتبر رویدادی تصادفی و غیر طبیعی بود ،کاملا" مشخص است ـ این نظریه از آن دشمنان انقلاب سوسیالیستی است ، یعنی همانهایی که انقلاب از جریان تکامل تاریخی کشور بدور افکندشان .

نظریه تصادفی بودن انقلاب اکتبر هر گونه بحث در بارهٔ مقدمات عینی برای انقلاب سوسیالیستی را بی اهمیت میشمارد. هواداران این نظریه با این فرض که پیروزی انقلاب اکتبر از لحاظ تاریخی ضروری یا اجتناب ناپذیر نبوده است ، بررسی خود را شروع می‌کنند . رابرت دانیلز از دانشگاه ورمونت در سال ۱۹۶۷ نوشت که انقلاب بلشویکی " نه ناگزیر" و نه چیزی مانند آن بود . . . . . بزعم او ،انقلاب اکتبر " قماری سخت بود، موفقیت آن غیرمتحمل و جلوگیری از آن محتمل تر" .

چرا این به اصطلاح " قمار سخت " به نظر دانیلز به پیروزی رسید ؟ پاسخ او چنین است : " پیروزی آن تا اندازه‌ای به سبب قصور (حکومت موقت ـم) و تا اندازه ای خوش شانسی هائی بود که هیچکس نمی توانست تصورش را بکند" .به گفته دانیلز انقلاب اکتبر به وقوع نمی پیوست مگر با یک " حرکت تصادف تاریخی " ـ که همانا اعزام گروههای ارتش توسط کرنسکی برای انهدام چاپخانه روزنامه بلشویکی " رابوچی پوت" در صبح ۲۴ اکتبر بود . " حرکت متقابل اشتباه کرنسکی تصادف اصلی بود" .قصور او ناتوانی حکومت را نمایان ساخت .در نتیجه و " با تعجب هر دو طرف .. پتروگراد به سبب قصور بدست بلشویکها افتاد" .به عقیدهٔ دانیلز بلشویک ها را تصادف به قدرت رساند و در" دوره روزهای گیج‌کننده بعدی حفظ کرد . .. پیشرفت و بقای رژیم شوروی در روزهای اولیه‌اش دست کمی از معجزه تاریخی نداشت" .

دانیلز نه تنها مقدمات عینی که همچنین زمینه های ذهنی انقلاب اکتبر را نیز منکر است .او نقش پرولتاریا و پیشاهنگ آن ، حزب بلشویک را نادیده می گیرد. در نوشته‌های دانیلز ، نقش عوامل روانشناسانه فردی در رفتار انسان در برابر عوامل اجتماعی ـ اقتصادی بنحو اغراق آمیزی عمده میشود . این عوامل روانشناسانه فردی نیز در آثار او بمثابه " ذهنیت انقلابی " بیمارگونه ، که روانکاوان در آن بازتابی از انگیزه‌های فرویدی طغیان و خودنمائی می یابند، رخ می نماید.

دانیلز می کوشید نظریه تصادفی بودن انقلاب اکتبر را پشتوانهٔ گفتار خود قرار دهد، چنین استدلال میکند : " نکات بحث انگیزی در تاریخ ملت ها وجود دارد که در آنها می توان دو یا چند احتمال متفاوت ، حوادث سیاسی ، نتایج مذاکرات یا شلیک چند گلوله را سراغ گرفت که سرنوشت یک نسل را تعیین کرده‌است " .بنظر او : " شماری چند از اینگونه اتفاقات پیش بینی ناپذیر سبب جدائی روسیه از جریان عادی انقلابات نوین شده و راه را برای پدیده ویژه کمونیسم سدهٔ بیستم هموار کرد ". گفته‌های دانیلز نمایانگر روش شناسی (متدلوژی) نمونه وار ایده‌آلیستی است ، که علل و شرایط عینی اصلی روند تاریخ را نادیده می انگارد، در سطح پدیده‌ها باقی میماند و در نتیجه ماهیت درونی آنها را تحریف می کند .

دانیلز در نظریات و نتایجی که ابراز میدارد تنها نیست . سیدنی هارکیو ، در کتاب " سالهای خروسک طلائی ؛ آخرین تزارهای رومانف " ، می کوشد وقوع انقلاب را معلول بی لیاقتی رومانف ها ، و به ویژه نیکلای دوم وانمود سازد. جورج کنان اقدامات سازمان های انقلابی را در میان علل سقوط تزاریسم دخیل نمیداند. به گفتهٔ او، وجود حزب انقلابی تنها به طور غیر مستقیم بر موقعیت رژیم اثر گذاشت .و آدام اولام می گوید قدرت در وسط خیابان افتاده بود و هر گروه مصممی می توانست آنرا از آن خود سازد.

جان لوکاچ همین اندیشه را بسط میدهد .درمقاله " نظری مخالف با روزی که دنیا را تکان داد" می‌نویسد : . .انقلاب اکتبر انقلاب نبود، و حتی یک کودتا نیز نبود. بلشویک ها نیروی ضعیفی را شکست دادند . حکومت روسیه یا همه عزم و اراده‌اش پیش از وقوع انقلاب از کار افتاده بود . ." به ادعای او "بلشویک ها بر یک لاشه پیروز شدند" .مرل فینسو نیز با حکم به اینکه بلشویک ها به سبب عدم مقاومت و"دست پاچگی زیاد" و " بی حسی و بی علاقگی "حکومت روسیه به پیروزی رسیدند، همین نظر را می رساند . ولوئیز فیشر مدعی است " کودتا پیروز شد چرا که گروه اندکی به دفاع از حکومت کرنسکی برخاستند ."

البته ، همه نویسندگان بورژوا پیرو این نظریات نیستند .برخی از آنها ، گرچه تعدادشان اندک است می کوشند زمینه‌های اکتبر را تحلیل کنند. جان کورتیس از دانشگاه دوک می نویسد انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ " طغیان های جداگانه‌ای نبودند، بلکه نقطهٔ اوج مبارزه بخش بزرگی از مردم روسیه بشمار می آیند . " کورتیس گرچه تمایلاتی به سوی عینیت نشان میدهد، اما علل انقلاب را به اشتباهات حکومت موقت ، خصلت " شورشی " جنبش انقلابی روسیه چونان یک کل کاهش می‌دهد . حتی فردریک شومان ، که دربرخی موارد خود را تاریخ نگاری واقع گرا نمایانند، اعلام میدارد که انقلاب روسیه ناشی از سلسله تصادفات بود و " هیچ چیز اجتناب ناپذیری در پیروزی نهائی مارکسیست های روسیه وجود نداشت". در این مورد، تاریخ خود داوری بی چون و چرا است .چگونه می توان از " شانس " سخن گفت در حالیکه جنبش انقلابی اوج گیرنده وجه مشخصه تمامی تکامل جامعه روسیه بود، در حالیکه تنها انقلاب سوسیالیستی می‌توانست تضادهای رشد یابنده را حل کند ؟

در حدود سپتامبر ۱۹۱۷، لنین انکار اجتناب ناپذیری انقلاب سوسیالیستی در روسیه را اشتباه خواند. به‌نوشتهٔ او : " کل جریان رویدادها ،تمامی شرایط اقتصادی و سیاسی .. به نحوی فزاینده راه‌را برای فتح موفقیت آمیز قدرت توسط طبقهٔ کارگر هموار کرده‌اند، که صلح ، نان و آزادی بهمراه می‌آورد و پیروزی انقلاب پرولتری را در کشورهای دیگر تسریع میکند" .روسیه در آغاز سدهٔ بیستم به سبب تکامل اقتصادی ، رشد جنبش انقلابی و مناسبات بین المللی به نقطهٔ کانونی تضادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ، یکی از ضعیف ترین حلقه‌های زنجیر امپریالیسم بدل شده بود .مرکز جنبش انقلابی بین ـ المللی به روسیه منتقل شد .قدرت و تجربهٔ انقلابی پرولتاریای روسیه ، اتحاد آن با دهقانان و وجود حزب مارکسیستی رزمندهٔ طبقه کارگر نشان دهندهٔ وجود عوامل ذهنی ضروری برای انقلاب سوسیالیستی بود .پیروزی اکتبر و پیدایش و رشد سوسیالیسم جهانی موید یکی از قضایای اصلی ماتریالیسم تاریخی یعنی خصلت قانونمند تاریخ بشری است.

نوشته‌های پژوهندگان اتحاد شوروی نظریه طغیان تصادفی یا خودبخودی بودن انقلاب اکتبر را به نحو قانع کننده‌ای رد می کند .آنها با تحلیل انبوهی از مدارک نشان داده‌اند که انقلاب نتیجهٔ تکامل تاریخی پیشین روسیه و تجلی آن قوانین عینی بودکه در عصر امپریالیسم عمل می کنند .

برخی از نویسندگان بورژوا برای اثبات قانون ـ مند بودن انقلاب اکتبر، نظریه " کودتا " یا " توطئه مخفی" را مطرح می کنند .گروهی از تاریخ نگاران ضد کمونیست جهت تقویت اسطوره‌ای که مدتهاست افشاء شده و بنا به آن بلشویک ها " مامور آلمانی ها " بودند و برای اثبات نقش " سرفرماندهی آلمان در سازمان دادن"انقلاب اکتبر ، حتی از جعل سند نیز خودداری ـ نکرده‌اند . این اتهامات جعلی که در نخستین سالهای پس از پیروزی اکتبر توسط دشمنان بلشویک ها پخش شده بود (ضمنا" ، کرنسکی نیز آنها را در چاپ اول و دوم خاطراتش تکرار کرده) در تبلیغات ضد شوروی در سطحی گسترده مورد استفاده قرار میگیرد .

سیلی از نوشته‌های رسمی و نیمه رسمی که درکتابفروشی های آمریکا جریان دارند، بلشویک ها را مامور آلمانی ها معرفی می کنند، و جائی برای علل و خصلت انقلابی رویدادهای روسیه باقی نمی گذارند .به گفتهٔ ر. وارث ، " اوج حماقت ناشی از آمیزش میهن پرستی افراطی و ساده لوحی سیاسی .. انتشار اسناد جعلی سیسون بود که با عنوان پر طمطراق توطئه آلمانی ـ بلشویکی در آمد". این اسناد در سال ۱۹۱۸ با این هدف که ارتباط مخفی بین بلشویک ها و سرفرماندهی آلمان را آشکار سازند، انتشار یافتند .

ریموند رابینس ، نماینده آمریکائی صلیب سرخ در روسیه ، در کتابی که به سال ۱۹۲۰ در نیویورک منتشر کرد، از نظریه ارتباط بین بلشویک ها وامپریالیسم آلمان به استهزاء یاد می کند. ادواردراسن در کتاب خود به نام " انقلاب بلشویکی روسیه " که‌در سال ۱۹۲۱ در نیویورک انتشار یافت ، انقلاب بلشویکی را " کار اقلیتی افراطی " میشمارد .برخی از نمایندگان تاریخ شناسی بورژوائی ،از جمله جورج کنان جعلی بودن اسناد سیسون را یادآور شده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم ، ز.ا.ب. زمان از کالج سنت آنتونی (آکسفورد)ک مطالعه ویژه‌ای بر روی آرشیو دیپلماتیک آلمان که توسط نیروهای آمریکائی ـ انگلیسی در سال ۱۹۴۵ بدست آمده بود، انجام داد. زمان علیرغم تمام کوششهایش هیچ مدرکی دال بر وجود ارتباط میان بلشویکها و حکومت آلمان نیافت . آلن مورهه کوشید نشان دهد اثبات وجود چنین ارتباطی کاربیهوده‌ای است .همچنانکه یک منتقد آمریکائی یادآور شده، مورهه از این " بحث بیهوده" حمایت نمیکند .

بقیه در صفحهٔ ۵

ف. هرمز

قصه های انقلاب

نوجوان مبارز

با اینکه ابرهای تیره سراسر آسمان را پوشانده بودند، در ته افق مشرق، خط پهن و روشنی بمانند چشمهٔ زلالی در اعماق ظلمات، می درخشید. و این شاید زیباترین طلوعی بود که تهران خونین در روزهای عصیان به خود می دید.

محله "پامنار"، شب سختی را گذرانیده بود. ماموران در جستجوی یک زندانی و دو سرباز فراری خواب از چشم ساکنان محله گرفته بودند. آنها در تعقیب فراریان، شتاب زده، پشت بامها و کوچه پس کوچه‌ها را زیر پا گذاشته و سایهٔ هر جنبنده‌ای را با تیر زده بودند ولی رد پائی از فراریان پیدا نشده بود.

****

مجید شب را در این اندیشه بود که اگر دوسرباز فراری را که پنهانشان کرده به چنگ ماموران بیفتند چه بسا که به جوخهٔ اعدام سپرده شوند. گر چه آنها خود به فرمان رهبر انقلاب، امام خمینی از ارتش گریخته بودند، ولی مگر روزانه خون صدها زن و مرد بر زمین ریخته نمی شود؟ به خاطر آورد: زمانی را که داشت یک دسته از اعلامیه‌های سهم پدر توقیف شده و برادر تیر خورده‌اش را پخش میکرد، گیرسگهای ساواک افتاد و بردندش فرمانداری نظامی و بعد هنگامیکه سربازان او را از فرمانداری به زندان منتقل می کردند، سر چهارراه از پشت کامیون ارتشی به پائین پرید و همراه دو سرباز محافظش گریخت.

همهٔ این وقایع، چون پردهٔ نمایشی از جلو چشمان خستهٔ مجید می گذشت. او به پدرش، یک مسلمان متعهد، که سه روز پیش در تظاهرات خیابانی توقیف شده بود، به برادر بزرگش، یک کارگر توده‌ای، که با پای تیرخورده‌اش در بیمارستان بستری بود به دوستان شهید همکلاسی اش، به بچه محل های سرشار از صفا و صمیمیت که با سری پر شور در برابر تانک ها و مسلسل ها سینه سپر می کنند، به دختران محله که از بام تا شام، - کوکتل مولوتف - میسازند، به مادرانی که در زیرچادرشان غذا برای مبارزان خیابانی می برند و به سرنوشت قیام پر شکوه ملتش، می اندیشید.

****

وقتی دژخیم ساواک در فرمانداری نظامی ازمجید پرسید:

- این اعلامیه‌های رنگ و وارنگ را از کجا آورده‌ای؟ او با اینکه کتک مفصلی خورده بود ونای حرف زدن نداشت، شجاعانه سر بالا گرفت و گفت:

- اگر قرار بود به شما بگویم که این اعلامیه‌ها را از کجا آورده‌ام، هرگز آنها را به من نمی‌دادند که پخش کنم!

دژخیم که از جواب دندان شکن یک پسر شانزده ساله دمغ شده بود، مثل سگ هار به مجید پرید و تا می خورد کتکش زد و بعد او را با دو سرباز مسلح روانه زندان کرد.

مجید پیام آیت اله خمینی و اعلامیه کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران را با هم پخش میکرد و این درست همان چیزی بود که دژخیم ساواک را هار وکنجکاو کرده بود.

****

در گرگ و میش هوا، مجید از لابلای پردهٔ پنجره کوچه را نگاه کرد تا مطمئن شود ماموران رفته‌اند. آنگاه به ته حیاط دوید و سر در دخمه‌ای که به یک آب انبار تاریک و متروک منتهی میشد، فرو برد و آهسته گفت:

- هی بچه‌ها، بیاین بیرون. اونا دیگه نیستن. همه شون رفتن.

و دو سرباز فراری که شب را در یک آب انبار سرد و نمور پنهان شده بودند، بیرون آمدند تا بقیه اعلامیه‌هائی را که از سهمیه پدر و برادر مجید باقی مانده بود، بین مردم پخش کنند.

دیوارهای پادگان

آن روز صبح زود، وقتی فرمانده میخواست وارد پادگان شهر شود، چشمش به شعار (مرگ بر شاه) که روی دیوار بیرونی پادگان نوشته شده بود، افتاد. بی درنگ افسر کشیک را احضار کرد و آنچه ناسزا بود نثارش کرد و بعد هم توبیخ به عنوان سهل انگاری در انجام وظیفه.

افسر کشیک شب بعد، حواسش را جمع کرد چون از طرف فرمانده پادگان تهدید شده بود که در صورت تکرار توهین به (مقدسات ملی) و اهانت به (بزرگ ارتشتاران فرمانده) بر روی دیوارها، کیفر مرگ در انتظارش خواهد بود.

افسر کشیک عین دستور را به درجه داران وسربازان زیر فرمانش ابلاغ کرد و از آنها خواست شب هنگام مراقبت شدید تری نمایند تا افراد (دشمن) بر دیوارهای پادگان شعاری ننویسند.

صبح فردا، فرمانده شگفت زده، شعار (مرگ بر شاه) را با خطی درشت تر بر دیوار دید! آنگاه همهٔ افراد تحت فرمانش را به خط کرد و با ایراد نطق غرائی اعلام خطر نمود که: "متاسفانه دشمن به پشت دیوارهای پادگان ما نفوذ کرده و اگر ما دست به اقدام فوری نزنیم، بزودی به داخل پادگان نیز رخنه خواهد کرد و برای اینکه افراد سنگینی بار مسئولیت (ملی و میهنی) خود را بیش از پیش احساس کنند، دستور داد افسر کشیک و سربازانی که شب گذشته تا صبح در مدخل پادگان کشیک داشته اند به دادگاه نظامی سپرده شوند".

****

فردای آنروز، وقتی فرمانده به در پادگان رسید، برق رضایت از چهره‌اش ساطع بود، زیرا بر دیوار بیرونی پادگان دیگر شعاری دیده نمی شد، ولی روی تمام دیوارهای داخل پادگان نوشته شده بود:

مرگ بر شاه خائن!

فرار طاغوت

آن شب، طاغوت بزرگ هنوز به بستر نرفته بود که بانگ (اله اکبر) و (مرگ بر طاغوت) دسته جمعی مردم از بام های دور و نزدیک شهر به گوشش رسید. وحشت سراپایش را فرا گرفت، رئیس قراولان کاخش را فرا خواند و خشمگینانه پرسید:

- این چه هیاهوئی است که امشب می شنوم؟

رئیس قراولان که خود نیز از بانگ (اله اکبر) مردم ستمدیده، آشکارا می‌لرزید، برای اینکه طاغوت را دلداری داده باشد، در پاسخ گفت:

- قربان شب اول ماه محرم است و مردم بر بامها رفته، اعلان عزاداری می کنند!

و آن شب، طاغوت نگران تر از هر شب، بربستر غلت و واغلت زد و تا صبح خواب به چشمانش نیامد.

صبح فردا، هراسناک رئیس الوزرا و حاکم نظامی شهر را احضار کرد و پرسید:

- مگر در این شهر خراب شده، مقررات حکومت نظامی اجرا نمی شود؟

حاکم نظامی، حقیرانه پاسخ داد:

- چرا قربان. بر طبق فرمان همایونی، موبه مو اجرا می شود.

طاغوت توپید:

- پس این عربده‌های شبانه که از هر کوی و بام بر می خیزد چیست؟

رئیس الوزراء پیر، در برابر توفان خشم طاغوت چون بیدی لرزان سر فرود آورد و گفت:

- قربان، "ماجراجویان بی وطن" برای اینکه شهر را به آشوب بکشانند و خواب و آرامش را از "مردم شاهدوست" بگیرند، روی بام ها دستگاههای پخش صوت گذاشته‌اند و این سروصداها از نوار پخش می شود!

طاغوت که مثل گرگ تیر خورده‌ای به خودش می‌پیچید، غرید که:

- پس شما بی عرضه‌ها مشغول چه کاری هستید؟ ماجراجویان را خفه کنید. بام خانه‌ها را تفتیش کنید. نوارها را بسوزانید. من نمیدانم رئیس دستگاه امنیتی چه غلطی می کند؟ فرمانده پلیس کدام گور است؟ حکومت نظامی، ارتش، ژاندارمری نیروهای دفاع غیر نظامی و چماقداران به درد چه روزی می خورند؟ با این همه اسلحه، با این تانک های غول پیکر، هلیکوپترها، نیروی نظامی، انتظامی و امنیتی، از پس چهار تاکمونیست و ماجراجو بر نمیائید؟ گورتان را گم کنید. امشب صدای - نوار - به گوشم نرسد!

و بعد غضبناک و برافروخته، به رئیس امنیت کاخ دستور داد بلافاصله یک در آهنین دو لایه به جای در اتاق خوابش بگذارد تا هرگز صدای ناهنجاری خوابش را آشفته نسازد.

****

در و پنجره‌های اتاق خواب طاغوت بزرگ، همان روز با ورقه‌های ضخیم آهن و فولاد بسته شد و شب هنگام که طاغوت، خسته و پریشان به بستر خزید و درهای فولادین در پشت سرش بسته شدند، صدای (الله اکبر) مردم رساتر از شب‌های قبل در اتاق خوابش پیچید!

ماموران مسلح روزها و شب‌ها، به جان مردم افتادند و هر سایه‌ای را با تیر زدند. پیرزنان را از بام ها به زیر انداختند، جوانان را به رگبار مسلسل بستند، زنان و مردان را زیر زنجیر تانکها له کردند، مسجد و سینما را به آتش کشیدند و مردم بیگناه را زندهٔ زنده سوزاندند، قمه کشان و چماق‌داران را به جان مردم انداختند، تا مگر خواب و راحت را به طاغوت برگردانند. ولی هیهات! گوئی خواب های شیرین دوران طلائی قدرت و زورگوئی، هم چون پرنده‌ای از قفس خوابگاه بت اعظم گریخته ودیگر باز نمی گردد.

همهٔ متخصصان و دردشناسان از چهارگوشهٔ جهان به سوی ستمکدهٔ لرزان ضحاک زمان سرازیر شدند تا به شناخت نیروی اعجاب آور و معجزه گر بانگ (الله اکبر) که نافذ تر از (اشعه نامرئی) ازدژ های فولادین می گذشت و سریع تر از امواج نورفضای خوابگاه را در می نوردید، بنشینند و به چاره جوئی بی خوابی طاغوت برخیزند.

قوی ترین داروهای آرام بخش، زیبا ترین و لطیف ترین آهنگ های نوابغ جهان موسیقی، طنازترین و هوس انگیز ترین زنان و عالی ترین معجون های مخدر را به کار گرفتند تا مگر یک شب، یکساعت، یک لحظه خواب را به چشمان خسته و خون گرفتهٔ طاغوت بازگردانند. ولی کوشش شبانه روزی آنها نیز به شکست انجامید.

آنگاه سرخورده و اندیشناک، طاغوت سرا را پشت سر گذاشتند تا راز بی خوابی و افسانه وحشت آخرین طاغوت سرزمین هزار و یکشب را بر خلق جهان بازگویند

****

عاقبت طاغوت پس از ماهها اضطراب و بی خوابی از فرط خستگی از پای درآمد و به خواب عمیقی فرو رفت. در خواب دید که از شیار های کوههای البرز چشمه‌های خون می جوشد. بر تارک هر قله‌ای، انسانی را چشم بسته بر چوبهٔ اعدام بسته‌اند. دره‌های تاریک از جرقهٔ تفنگ ها روشن شده و فریاد مظلومان و مستضعفان کوه‌ها را به‌لرزه درآورده است. آنگاه چشمه‌های خون به جویها ریختند. جویها به نهر ها تبدیل شدند. نهر ها به سیل عظیم خون تغییر شکل یافتند و به طرف کاخ ظلم سرازیر شدند.

طاغوت فریاد می کشید که - قایق مخصوصش - را بیاورند تا همچون دوران اوج زورگوئی، بر سکان بنشیند و از دریای خون به ساحل نجات برسد. ولی دیگر کسی نبود که فرمانش را بشنود و اطاعت کند. طاغوت، رنگ باخته و وحشت زده از خواب پرید. جامه نپوشیده و - موزه در پای نکرده - سراسیمه خود را به - شاهین - همیشه آماده پروازش رساند. هراسناک و ملتمس از خلبان خواست در یک طرفة العین او را به سرزمین - اهرام - برساند تا در کنار فرعون ساحل نیل، بر سرنوشت محتوم خویش به تلخی گریه کند.

سوختن...

ه. ا. سایه

عشق شادی است ، عشق آزادی است
عشق سر حد آدمیزادی است

عشق آتش به سینه داشتن است
دم همت بر او گماشتن است

عشق شوری ز خود فزاینده است
زایش کهکشانِ زاینده است

تپش نبض باغ در دانه است
در شبِ پیله رقصِ پروانه است

جنبشی در نهفت پردهٔ جان
در بُنِ جانِ زندگی پنهان

زندگی چیست ؟ عشق ورزیدن
زندگی را به عشق بخشیدن

زنده است آنکه عشق می ورزد
دل و جانش به عشق می ارزد

آدمیزاده را چراغی گیر
روشنائی پرستِ شعله پذیر

خویشتن سوزی انجمن افروز
شب نشینی هم آشیانهٔ روز

آتش این چراغ سحر آمیز
عشق آتش نشین آتش خیز

آدمی بی زلالِ این آتش
مشتِ خاکی ایتُ پُر کدورت و غش

تنگ و تاری اسیر آب و گل است
صنمی سنگ چشم و سنگ دل است

صنما ، گر بَدی ، وگر نیکی
توشبی، بی چراغ تاریکی

آتشی در تومی زند خورشید
کنده‌ات باز شعله‌ای نکشید ؟

چون درخت آمدی ، ذغالِ مرو
میوهٔ ی ، پخته باش ، کال مرو

میوه چون پخته گشت و آتشگون
می زند شهدِ پختگی بیرون

سیب و به نیست میوهٔ این دار
میوه‌اش آتش است آخرکار.... ..

خشک و تر، هر چه در جهان باشد
مایهٔ سوختن در آن باشد

سوختن در هوای نور شدن
سبک از حبس خویش دور شدن

کوه هم آتش گداخته بود
بر فراز و فرود تاخته بود

آتشی بود آسمان آهنگ
دَمِ سردِ که کرد او را سنگ ؟

ثقل و سردی سرشتِ خارا نیست
نور در جسمِ خویش زندانیست

سنگ ازین سرگذشت دلتنگ است
فکر پرواز در دل سنگ است

مگرش کوره در گُداز آرد
آن روانِ روانه باز آرد

بر درختی نشسته ساری چند
چند سار است بر درخت بلند ؟

زان سیاهی که مختصر گیرند
آسمان پُر شود چو پَر گیرند

ذره انباشتی و تن کردی
خویشتن را جدا زمن کردی

تن که بر تن همیشه مشتاق است
جفت جوئی ز جفت خود طاق است

ذره انباشتی چو تودهٔ دود
ورنه هر ذره آفتابی بود

رود بودی روان به سیر و سفر
از چه دریا شدی درنگ آور ؟

تخته بند تنی ، چه جای شکیب ؟
بدر آی از سراچهٔ ترکیب

مشرق و مغرب است هر گوشت
آسمان و زمین در آغوشت

سنگ بر سنگ چون بسائی تنگ
بر جهد آتش از میان دوسنگ

برق چشمی است در شبِ دیدار
خنده‌ای جسته از لبانِ دو یار....

گل سرخی که خونِ جوشیده است
شیرهٔ آفتاب نوشیده است

آنکه از گل گلاب میگیرد
شیرهٔ آفتاب می گیرد

جانِ خورشید بسته در شیشه است
شیشه از نازکی در اندیشه است

پَریِ جان اوست بوی گلاب
می پَرد از گلابدان به شتاب ....

لاله‌ها پیک باغ خورشیدند
که نصیبی به خاک بخشیدند

چون پیامی که بود، آوردند
هم به خورشید باز می گردند.....

برگ ، چندانکه نور می گیرد
باز پس می دهد، چو می میرد

وامدار است شاخ آتشجو
وام خورشید می گزارد او ....

در دل دانه، بزم یاران است
چون شب قدر نور باران است

عطر ورنگ و نگار گرد همند
تا سپیده دمان ز گل بدمند

چهره پرداز گل ، ز رنگ و نگار
نقشِ خورشید می برد در کار

گل جوابِ سلامِ خورشیدست
دوست در روی دوست خندیدست ....

نرم و نازک ، از آن زمان که گیاه
سر بر آرد ز خاک سرد و سیاه

چشم سبزش به سوی خورشیدست
پیش از آتش به خواب میدیدست

دم آهی که در دلش خفته‌ست
بال خورشید را بر آشفته‌ست

دل خورشید نیز مایل اوست
زانکه این دانه‌پارهٔ دل اوست ....

دانه، از آن زمان که در خاک است
با دلش آفتابِ را دراک است

سرگذشتِ درخت می داند
رقمِ سرنوشته می خواند

گر چه با رقص و ناز در چمن است
سرنوشت درخت سوختن است ....

آن درخت کهن منم که زمان
بر سرم راند بس بهار و خزان

دست و دامن تهی و پا در بند
سر کشیدم به آسمانِ بلند

شبم از بی ستارگی : شبِ گور
در دلم گرمیِ ستارهٔ دور

آذرخشم گهی نشانه گرفت
گه تگرگم به تازیانه گرفت

بر سرم آشیانه بست کلاغ
آسمان تیره گشت چون پرِ زاغ

مرغِ شبخوان که با دلم می خواند
رفت و این آشیانه خالی ماند

آهوان گم شدند در شبِ دشت
آه از آن رفتگانِ بی برگشت ....

گر نه گُل دادم و بَر آوردم
بر سری چند سایه گستردم

دستِ هیزم شکن فرود آمد
از دلِ هیمه ، بویِ دود آمد

کُندهٔ پیرِ آتش اندیشم
آرزومندِ آتشِ خویشم ....

بقیه:

انقلاب اکتبر.......

با اینهمه در ادبیات مربوط به انقلاب اکتبر این اسناد جعلی بنحو گسترده‌ای مورد پذیرش است. در مقدمهٔ کتاب سه جلدی وبرودر ، کرنسکی بنام "حکومت موقت روسیه، ۱۹۱۷، اسناد" انقلاب اکتبر " توطئه‌ای" که توسط "اقلیتی اندک" به انجام رسید، توصیف میشود. کتاب‌های بسیاری همروی (پارالل) تاریخی بی ربطی میان انقلاب اکتبر و کودتاهای ضد خلقی گوناگون رسم کرده‌اند. مسئله توطئه هنوز هم به اشکال مختلف در کتاب‌هائی که برای بد نام کردن کمونیسم تالیف میشود بکار میرود. برخی نویسندگان با سرسختی این ایده‌راکه توده‌های خلق در انقلاب اکتبر شرکت نداشتند و انقلاب اکتبر " از بالا" انجام شد را تبلیغ می کند.

اگر چه پژوهندگان ایالات متحده به گفته ر. وارث " از اعتقاد عاریه‌ای به ادعاهای نادرست خودداری – کردند"، با اینهمه تز توطئه مدتها بر تاریخ نگاری آمریکائی – و نه تنها آمریکائی – در بارهٔ انقلاب اکتبر حاکم بود. یک نمونه، بحث گئورگ کاتکوف است که مدعی بود آلمانی ها، لیبرال ها و ماسون ها راه را برای انقلاب در روسیه هموار کردند. موضع افراطی کاتکوف مورد حمله همکارانش قرار گرفته است. ر. وارث می گوید کتاب او " گرایش شدیدی دارد به این که با تفسیری خیالی انقلاب فوریه را محصول توطئه های آلمانی ها و تبلیغات ضد تزاری " لیبرال های دوما بنمایاند.. " و پل آویچ به طعنه اشاره می کند که " کاتکوف خود را متقاعد کرده است که فقدان شاهد مستند... صرفا" این مورد را تائید می کند".

تز توطئه گری دقیقا" دنبالهٔ اشارات منشویکی قدیمی است که بلسویک ها را به " بلانکیسم " متهم می ساختند. س. شارز، منشویک سابق و مولف چندین کتاب در بارهٔ تاریخ منشویسم که با کمک انستیتو هوو چاپ شده، در سال ۱۹۶۷ بحث قدیمی گرایش بلشویک ها به توطئه گری را تکرار کرد.

برخی از شوروی شناسان آمریکا اتهامات منشویکی را دست‌آویز قرارداده، لنینیسم را به " اراده‌گرائی" متهم می کنند. آنها در این زمینه می کوشند لنینیسم را با مارکسیسم در تضادشان دهند، آنرا با اراده‌گرائی بیالایند. به گفتهٔ ضد کمونیستهای حرفه‌ای، افراطی گری، تئوری های بلانکیستی در لنینیسم احیاء شده است. چنین " تفسیرهائی " از لنینیسم کاملا" اشتباه است.

مارکسیست ـ لنینیست‌ها همواره هر گونه ماجرا - جوئی و توطئه‌گری را رد کرده‌اند. لنین در ۱۸۹۷، بر تقابل میان بلانکیسم و مارکسیسم، تفاوت میان توطئه محدود و قیام عمومی خلق، تفاوت اساسی میان کودتای از بالا و انقلاب توده‌های خلق، تاکید کرد. او نوشت: " در بین آنها (نارودنوولتس. ن) بلانکیسم، سنت‌های توطئه‌گرانه بشدت قوی است، تا آنجا که بجز توطئهٔ سیاسی شکل دیگری از مبارزهٔ سیاسی را نمی توانند تصور کنند. سوسیال دمکراتها چنین جهان بینی محدودی ندارند، آنها به توطئه‌گری عقیده ندارند، (بلکه) فکر می کنند از زمان توطئه گری که مبارزه سیاسی را به شیوه‌های توطئه گرانه تنزل می داد، که از یکسو، قلمرو مبارزه را محدود می کرد، و از دیگر سو، نامناسبترین شیوه‌ها بر میگزید، بسیار گذشته است "(۵) لنین یاد آورشد که " انقلابات بطور عینی (مستقل از خواست احزاب و طبقات) از بحران های رسیده فرا می رویند و تحویل تاریخ می شوند.

مارکسیسم ـ لنینیسم اراده گرائی را رد میکند به نوشتهٔ لنین " تنها نیروی موثر دگرگونی زا انرژی انقلابی خلق است...(۶) انقلاب سوسیالیستی دارای چنان سرشت و هدف هائی است که نمی تواند به جز بشکل یک انقلاب عمیق خلقی، که اکثریت توده‌های استثمار شده را به مبارزه بکشاند، باشد. فعالیت توده‌ها نیروی تعیین کنندهٔ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود.

بلانکیسم عمیقا" با تئوری علمی انقلاب تفاوت دارد. به نوشتهٔ لنین : " انقلاب بدون یک بحران ملی (که هم بر استثمارگران و هم بر استثمارشدگان اثر بگذارد) غیر ممکن است. بدنبال آن، برای وقوع انقلاب، ضروری است، که اولا"، اکثریت کارگران (یا دست کم اکثریت کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی، تفکر و فعالیت سیاسی هستند)، ضرورت انقلاب را کاملا" درک کنند، و آماده فداکردن جان خود در راه آن باشند". (۷)

او می نویسد : " انقلابات با دستور باموافقت نامه انجام نمیگیرند، آنها زمانی روی میدهند که دهها میلیون نفر به این نتیجه برسند که دیگر زندگی به شیوهٔ کهنه غیر ممکن است". (۸) لنین نظریات ایدئولوژیک اراده گرایانه را که در آنها عامل ذهنی اهمیتی غالب، خودبسنده دارند نقد کرد. بنابراین، آنچه تاریخ نگاران بورژوا انجام میدهند، نسبت دادن نظریات اراده‌گرایانه و مائوئیستی خود در باره روند تاریخ به لنینیسم است.

(ادامه دارد)

یادداشت ها :

۱ ـ روسیه انقلابی ـ ویراستهٔ ریچارد پیپ، کمبریج ماساچوست ۱۹۶۸

۲ ـ پل دوکس، پیدایش ابرقدرتها. تاریخ مختصر تطبیقی ایالات متحده و اتحاد شوروی، لندن ۱۹۷۰، صفحهٔ ۱۰۲

۳ ـ استانلی پیج، لنین و انقلاب جهانی، نیویورک ۱۹۵۹، صفحه ۷۱۱x.

۴ ـ لنین ـ انسان، نظریه پرداز، رهبر. یک ارزیابی مجدد. ویراستاران : لئونارد شاپیرو وپیتر رودی، لندن، ۱۹۶۷

۵ ـ و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲، صفحه ۳۴۰

۶ ـ و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحه ۲۴۰

۷ ـ همان منبع، جلد ۲۳، صفحه ۲۱۳

۸ ـ همان منبع، جلد ۳۱، صفحه ۸۵

ترجمهٔ: م . فرنوش

چخوف و زمان ما

لو تولستوی ، کشفیات هنری چخوف را حاصل نگرش منحصر بفرد او نسبت به جهان میدانست . نگرشی که واقع بینانه به تصویر در می آمد. تولستوی می گفت " چخوف به عنوان یک هنر مند جایگاهی ویژهٔ خود داشت ..... این تمام آن چیزی است که می توان گفت .. او تصویر گر زندگی بود ..... یکی از ویژگی های نوشته‌های او اینست که هر کس اعم از روسی و غیر روسی می تواند آثار او را بفهمند و خود را در آن ها بیابند. این مهمترین چیز است ."

گفته‌های تولستوی پیامبرانه بود. امروز چخوف را در سراسر جهان می خوانند.

آنتوان چخوف اولین نسل روشنفکر در خاندانش بود. پدر و پدر بزرگش قبلا" سرف بودند. چخوف در ژیمنازیوم (دوره دبیرستان به شکل کلاسیک)شهرستان تاگاتروگ تحصیل کرد، اما حتی‌به هنگام کودکی ناگزیر بود کار کند تا خود و خانوادهٔ ورشکسته‌اش را اداره نماید. زندگی او کوتاه بود. سل بهائی بود که او در ازای کار بیش از حد و مبارزه توان‌فرسا برای زنده ماندن پرداخت .

صعود او به قله فرهنگ جهانی ، غیر عادی بود. هنگامیکه هنوز در دانشگاه مسکو دانشجوی رشتهٔ پزشکی بود برای روزنامه‌ها و مجلات فکاهی آغاز به نوشتن کرد. او در ازای مبلغی ناچیز، مقاله‌هائی سفارشی برای مقابله با خون و دلمردگی می نوشت و در میان روزنامه نگارانی کار میکرد که برایشان قصه نویس شدن یک رویای دست نیافتنی بود.

جای تعجب نیست اگر بعدها وی بسیاری از آثار اولیه‌اش را رد کرد و از چاپ آنها در مجموعه آثارش سرباز زد. حقیقت حیرت آور اینست که او از همان آغاز کار شاهکارهائی واقعی آفرید.

در حالیکه چخوف به ظاهر درگیر راه و رسم و چون و چرای فکاهی نویسی بود، و به نظر می رسید که خارج ازمسیر عادی روزنامه نگاری گام نمی نهد، اما در حقیقت در ابعاد دیگری کار و زندگی میکرد.

سردبیران روزنامه‌های فکاهی راهنمای چخوف نبودند، بلکه تنها کار فرمای وی به حساب می‌آمدند از همان آثار نخستین ، او سنت‌های عظیم ادبیات واقع گرای روسیه را دنبال نمود. ادبیاتی که همواره به " ریشه مسائل" می پرداخت و در روسیه عصر خود هسته‌های جامعه آینده را تشخیص می داد.

آثار اولیه چخوف پیرامون سرنوشت مردان کوچک و ستم دیده جامعه دور می زنند و این تمی است که در " رئیس ایستگاه" آلکساندر پوشکین دنبال شده و ذهن نویسنده را بخود مشغول داشته است . اما چخوف از زاویهٔ تازه‌ای با این تم برخورد می کند. او جنبه‌های مختلف زورگوئی و بی عدالتی نسبت به " مرد کوچک " را تشریح نمی کند بلکه تصویری کلی از جامعه‌ای بدست می دهد که بر اساس ظلم و استبداد پی ریزی شده است.

عادارت ورسوم حاکم ، نه تنها در مجامع رسمی، بلکه در خانه‌ها و زندگی های خصوصی نیز تعیین کنندهٔ روابط میان انسانها است. در هر دو مورد هستی انسان از علایق فامیلی ، دوستی و عشق تهی است و بجای آن روابط، احساسات و عواطفی نشسته‌است که تنها عامل تعیین کنندهٔ آنها سلسله مراتب اجتماعی است .

در قصه‌های کوتاه طنز آمیز و فکاهی، چخوف دورنمای بی نظیری از هستی تراژدی کمیک انسان دردنیای ارزش‌های اخلاقی کاذب و مسایل و نگرانی های مبتذل بدست می دهد. همین قصه‌ها در عین حال بر این اعتقاد چخوف تاکید دارند که گر چه اصول اخلاقی واقعی تغییرشکل داده و دگرگون شده‌اند، اما تنها همین اصول هستند که شالودهٔ واقعی شخصیت انسانی را می سازند و بشر را به مقام یک انسان واقعی می رسانند.

در اواسط سال ۱۸۸۰، چخوف دیگر کاملا" به یک شکل اصیل در قصه روانشناسانه و غنائی تسلط یافته و آن را توسعه داده بود. شاهکارهائی چون "شکارچی" " ندبه"، " سرود عزا"، "آنیوتا" و چند داستان دیگر به این دوره تعلق دارند. اگر سابقا" چخوف مسخ تراژی کمیک انسان را به یک ماشین بی روح تصویر میکرد، حال تلاش می نمود تا ژرف‌ترین و پیچیده ترین زندگانی عاطفی مخلوقات عادی و تیره روز را تشریح کند.

چخوف در این داستان های غنائی هر چه بیشتر ما را با واکنش شخصیت هایش (مردم معمولی روسیه) نسبت به زندگی ای که آن ها را محصور کرده است، آشنا می سازد. از احساس نارضایتی روزافزون آنها سخن می گوید و انتظار این مردمان را برای یک زندگی بهتر و توام با آزادی و شادی تصویر میکند. بنابراین در قصه‌هایش شخصیت های عجیبی ظاهر می‌شوند که در آرزوی آزادی اند، به طبیعت عشق می‌ورزند و تمام وقت خود را صرف خیالبافی می کنند. (درشکارچی ، هنر، رویاها ، شادی و غیره ...).

و این تم غالب داستان استپ (۱۸۸۸) نخستین اثر بزرگ چخوف است. آن سالها که نیروهای ارتجاع در زندگانی اجتماعی روسیه حاکم بودند براستی که سالهائی سخت بود. اما در عین حال سال هائی بودند که متفکران اجتماعی روسیه تلاش پیگیر می کردند تا پاسخی برای مشکلات تحول تاریخی کشورشان بیابند. ادبیات روسیه نیز همواره درگیر پرداختن بهمین مشکلات بود و چخوف نیز بطور روزافزونی جلب این مسائل می گشت. در اواخر ۱۸۸۰ چخوف کاملا" جذب مسائل دقیق اجتماعی و سیاسی زمان خود شده بود. تم جدید طلب میکرد که او هنرش را تکامل بخشد و از غنای بیشتری برخوردار سازد.

اما هر چه کار هنری و مسائل تکنیکی پیچیده باشد، به یقین مشکلات یک هنرمند در مورد جهان‌نگری بمراتب پیچیده تر است. این شکوه‌ایست که درنامه های چخوف در اواخر دههٔ ۸۰ بیش از پیش مطرح میشود

در آن زمان ایدهٔ عشق جهانی تولستوی، بر چخوف تاثیر بسیاری نهاده بود، و نویسندهٔ جوان این ایده را، گرچه نه به‌عنوان تنها راه، اما یکی از بهترین راه‌های حل مسایل اجتماعی می پنداشت. این تاثیر بنحوی بارز در برخی آثار این دوره چخوف دیده می شود. (دشمنان ، شاهزاده خانم، روح جنگل)

اشتیاق وی نسبت به فلسفه تولستوی تنها این نتیجه را ببار آورد که ذهن جستجو گر او را دچار بحران کرد. اما چخوف واقع بین تر از آن بود که به "نیروی جهانی" فلسفه اخلاقی تولستوی ایمانی بی قید و شرط پیدا کند. جالب است که این بحران به نحوی غیر منتظره و به شیوه‌ای " چخوفی " پایان گرفت. او ناگهان تصمیم گرفت که به جزیرهٔ ساخالین سفر کند، یعنی جائی که در آن زمان تبعیدگاهی مخفی بود و اردوگاههای کار روسیه تزاری در آن قرار داشت. چخوف این جزیره را مکانی خوانده است که در آن " انسانهای آزاد یا دربند وحشتناک‌ترین رنج هائی را که بشر تاب آنرادارد، تحمل می کنند ....."

چخوف به این سفر رفت تا از خود زندگی درس بگیرد و زمینه‌ای واقعی و نه تخیلی برای درک مشکل‌ترین و متضاد ترین مسائلی که ذهن او را بخود مشغول می داشت، پیدا کند.

صد ها میل راه در یک کالسکه، در جاده‌ای روستائی و پوشیده از گل و لای، در زیر بارانی سیل آسا و بادی گزنده. و سپس، کار طاقت‌فرسا درجزیره و سرانجام سفر بازگشت در گرمای استوایی از طریق دریا.. ..این ها همه به قیمت سلامتی او که در آن زمان مقدار زیادی از آن از دست رفته بود، تمام شد.

اما نتایج خلاقهٔ سفر، سایر مسائل را توجیه میکرد. چخوف نه تنها در جزیرهٔ تبعیدی ها، برای کتابش (جزیره ساخالین) مطالبی گرد آوری کرد و طرح ها و سوژه‌های بسیاری نیز برای قصه‌های کوتاه جست، بلکه مهمتر از همه توانست بر بحران روحی خود غلبه کند. او تحت تاثیر این سفر توانست بسیاری از چیزها را از دریچه‌ای دیگر ببیند ونقطه نظرهای خود را تقویت کند و دقیق تر سازد. حالا دیگر اشتیاقی به نظریه عشق جهانی نداشت و نوشت: " یک مرد دائم الخمر، از دست رفته و خشن به همسر و فرزندانش عشق می ورزد، آخر این عشق چه فایده‌ای دارد ؟ روزنامه‌ها به ما میگویند که ما عاشق وطن خود هستیم، اما این عشق چگونه بروز می کند ؟ بجای دانش همه جا خود بینی و حماقت مفرط دیده میشود و بجای کار، سستی و بی حالی و آلودگی. عدالت وجود ندارد، شرافت تنها محدود شده است به شرافت اونیفورم و آنها که اونیفورم می پوشند، تنها به این درد می خورند که صندلی های دادگاهها را "زینت" بخشند. انسان باید کار کند، بقیه به جهنم. مهم ترین چیز عادل بودن است، سایر مسائل خود بخود درست می شود.

این قضاوت هشیارانه و اهمیتی که‌نویسنده به مسئلهٔ عدالت میدهد در طی سالهای آینده در روند تحول خلاقه، عاملی تعیین کننده می شود.

چخوف هرگز به مسئله معروف " ریشه‌های خاص" زندگی روسی نپرداخت . مسئله‌ای که عقاید پوپولیست ها با نظریه کمون های دهقانی شان و نیز دراندیشه های اخلاقی تولستوی و داستایوسکی دیده می شود. او تئوری های اجتماعی بورژوازی لیبرال را نیز رد می کرد.

عینی‌گرایی شدید چخوف ورد کامل عقاید تخیلی و ذهن گرایانه او را قادر ساخت تا نقش عظیمی در آفرینش هنر واقع گرا ایفا کند. گورگی این را بسیار زود تشخیص داد : " قدرت عظیم استعداد چخوف از این حقیقت سرچشمه میگیرد که او هرگز چیزی رااختراع نمی کند و هرگز سعی نمی کند چیزی را که درزندگی واقعی وجود ندارد تصویر کند."

در این روند عقاید چخوف در مورد عدالت ژرفتر گردید و او توانست آنها را بامحتوای دقیق تاریخی و اجتماعی پیوند زند.

پس از مشاهده دقیق زندگی روزمره مردم، چخوف به این نتیجه می رسد که بی عدالتی تنها منحصر به رویدادهای پراکنده و بی ارتباط نیست ، بلکه به طرزی سیستماتیک آگاهانه و تهاجمی اعمال می گرددو رنج هائی ناگفتنی بر مردم تحمیل می کند (درزندگی من ، دهقانان ، در گاری ، در دره و غیره ....)

چخوف نشان می‌دهد که سیستم اجتماعی حاکم نه تنها نسبت به استثمار شدگان ، بلکه نسبت به‌همه بیگانه و دشمن خوست .پول و رفاه انسان را مسخ می کند، و روحا" دچار عجز و بردگی میسازد. این ریشه درام لاپتف تاجر (در سه سال)، کارخانه‌دار میلیونر آناآکیمونا (در قلمرو یک زن) و مردی است به نام نیکیتین که به بی نیازی خرده بورژوائی دست می یابد (در معلم ادبیات).

ادامه دارد

بقیه:

حلّ بنیادی مسئلهٔ ارضی...

بدِ ایشان واقعهٔ کار ساز، انقلابی ، اعتلابخش و شورانگیز تسخیر لانهٔ جاسوسی آمریکا به وسیلهٔ "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام"به وقوع پیوست و بلافاصله امواج خروشان ضد امپریالیستی مردمِ ایران وزرات ایشان و دولت بازرگان را با سیاستِ " گام به گام" آن که سدّی در برابرِ اعتلایِ انقلاب و امیدی برای امپریالیسم آمریکا بود به عقب‌راند. ولی با این همه، به نظر میرسد که جناب وزیر سابق از ادّعاهایشان عدول نکرده‌اند.

به هر جال ، حل بنیادی و قاطعانهٔ مسئله ارضی در ایران به سود زحمتکشان روستائی وبه سود دستاوردهای انقلاب و در جهت تضعیف مواضع نیروهایِ ضد انقلابی است . چنین امر مبرمی را نباید بیش از این به تأخیر انداخت . ما، به موقع خود، نظراتمان را در بارهٔ مسائل کشاورزی و ازجمله مسئلهٔ ارضی طی سلسله مقالاتی با عنوان " راه حل‌های واقع بینانهٔ مشکلات کشاورزی و مسائل روستائی ایران " در هفته نامهٔ " اتحاد مردم" از شمارهٔ ۹ (۱۹ر۹ر۵۸) درج کرده‌ایم و اکنون نیازی به‌توضیح مجدد آنها نیست . ولی در اینجا خاطر نشان می‌کنیم که در طرح پیشنهادیِ آقای رضا اصفهانی،بخشی از نظرات خود را منعکس‌می بینیم و طالبِ اجرایِ قاطع و بدون تعلّل آن هستیم. ما نیز،نظیر همهٔ نیروهای پیگیر انقلابی،از حلِ بنیادیِ مسئله ارضی به سود زحمتکشانِ روستائی پشتیبانی می کنیم .-

بقیه:
حلّ بنیادی و قاطع مسألهٔ ارضی.....

۵۸/۱۲/۱۱) اراضی ملاکان بزرگ درصورتی‌که بایر مانده و رها شده باشد" دولت اسلامی این زمین ها را دراختیار و کنترل خودمی گیردتا دراختیار دهقانان و داوطلبان واجد شرایط گذاشته شود". ولی‌چنانچه ملّاکان بزرگ در اراضی تحت تصرف خود به کشاورزی اشتغال داشته باشند " باتوجه به شرایط اقلیمی واجتماعی مختلف ایران، تاآن حد به آن‌ها (ملاکان بزرگ) زمین داده می شود که خرده مالکین آن محل دارند (تعیین حدود خرده مالکان باتوجه به عرف محل و به عهدهٔ هیأت واگذار کننده می باشد). بقیهٔ زمین های این گونه ملاکان دراختیار دولت قرار می گیرد و باتوجه به مصلحت جامعه به افراد واجد شرایط(اعم از روستائیان بدون زمین یاکم زمین درمحل و یا فارغ التحصیلاً کشاورزی و افراد علاقه مند به کارکشاورزی) واگذار می شود ". درجای دیگری از آن مصاحبه گفته شده است :"درصورت تشخیص دولت اسلامی چنانچه مصلحت جامعه اقتضا کند دولت می تواند کلیهٔ زمین های آباد مزروعی را از مالکین زمین های بزرگ بگیرد". دراین طرح، بازهم طبق مصاحبهٔ آقای رضا اصفهانی ، "واگذاری زمین به روستائیان توسط یک هیاءت هفت نفری انجام می‌شود" که درهر محل ترکیبی‌است از نمایندگان ادارات مربوطهٔ وزارت کشاورزی، استانداری، جهاد سازندگی، دادگاه انقلاب و دونماینده از شورای ده. بعلاوه، گفته شده است که" زمین‌های واگذاری به‌صورت شرکت تعاونی و مشاع میباشد. بجز موارد استثنائی که در این صورت تصمیم مقتضی توسط گروه هفت نفره اتخاذ خواهد شد". سرانجام وعده شدکه :" بزودی طی بخشنامه هایی به ادارات کشاورزی و دیگر ارگان‌های مملکتی اجرای این طرح شروع خواهد شد ".

پیداست که تصویب این طرح اقدامی درجهت حل مسئله ارضی به‌سود زحمتکشان روستاها و کوتاه‌کردن دست ملّاکان بزرگ از جامعهٔ روستائی ایران است. درعین حال پیش بینی شده است که ضمن واگذاری زمین به روستائیان، برای آن‌که قطعه قطعه کردن اراضی زراعی بزرگ موجب اتلاف قسمتی از زمین و مانعی در راه مکانیزاسیون تولید زراعی نشود، نحوهٔ مالکیت زارعان به صورت " مشاع " خواهد بود .یعنی درعین حال که هریک از زارعان دریک ملک " مشاع" مالک سهمی از آن هستند، ولی سهم آنان تحدیدحدود یا به اصطلاح " مفروز" نخواهد بود. یک فایدهٔ دیگر طرح مورد نظر این‌است که هیأت هفت نفرهٔ پیش‌بینی شده درآن ، گذشته از ضبط اراضی مالکان بزرگ و واگذاری آن به زارعان، به حل وفصل مسائل ارضی مورد نزاع نیز می پردازد. بنابراین ، هرجاکه هیئت هفت نفرهٔ مورد نظر تشکیل شود، جایگزین کمیسیون های پنج نفره ای خواهد شد که درزمان دولت آقای بازرگان به وسیلهٔ وزیرکشاورزی وقت ظاهراً برای رسیدگی به مرافعات ارضی و حل اختلاف ولی درواقع برای تثبیت وضعیّت مالکیّت براراضی زراعی به سود زمین داران و سرمایه گذاران ارضیِ بزرگ به وجود آمده بود .

به هرحال ، تضویب چنین طرحی در " شورای انقلاب اسلامی " که طبعاً ناشی از الزامات اقتصادی ـ اجتماعی و نشانهٔ انعکاسی ازمطالبات ومبارزات برحق زحمتکشان روستائی ایران است ،مورد استقبال ارگانهای انقلابی درایران قرارگرفت . مثلاً روزنامهٔ " مردم " (۵۸/۱۲/۱۲)دراین باره نوشت: "حزب تودهٔ ایران که ازمدتها پیش ازانقلاب بزرگ مردم ایران،ضرورت اصلاحات ارضی بنیادی رابه سود زحمتکشان روستا دربرنامهٔ خودمتذکرشده ودردوران یکسالهٔ پس از انقلاب نیز از این ضرورت پیگیرانه دفاع کرده وحل بسیاری ازمشکلات انقلاب وعقیم‌گذاردن بسیاری ازتوطئه‌های ضدانقلاب رادرگروحل صحیح مسئلهٔ ارضی در ایران اعلام کرده است ، تصویب این طرح انقلابی را در شورای انقلاب اسلامی ایران با مسرّت استقبال می کند و آن را گام برزگ انقلاب ما بسوی پیروزی بر مستکبران و بسود مستضعفان ارزیابی می کند". روزنامهٔ "مردم"،درهمان مقاله ، ضرورت " اجرای هرچه سریعتر و دقیقتر و قاطعتر" این طرح را خاطرنشان ساخت که می تواند با کوتاه کردن دست زمین‌داران و سرمایه گذاران ارضی بزرگ ، یعنی یکی از عمده ترین پایگاههای داخلی امپریالیسم ، فتنه‌انگیزی هاشان را علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران خاموش‌کند و در اعادهٔ حقوق تضییع شدهٔ دهقانان زحمتکش ، ترغیب روستائیان آوارهٔ شهرها برای مراجعت به ده ، ایجاد زمینهٔ فعّالیت‌های کشاورزی و تأمین ارزاق عمومی مردم و بی نیازی از خارج موثر شود.

اما ، به همان قوت‌که این طرح از جانب نیروهای عمیقاً انقلابی پشتیبانی شد ، از جانب عناصر مربوط به مالکان بزرگ مورد تهمت قرار گرفت. جایِ تأسف است‌که حتی وزیر و مقامات‌عالی وزارت‌کشاورزی و تعاون روستائی در مصاحبهٔ تلویزیزنی خود (۱۵ر۱۲ر۵۸) از تشریح طرح خودداری کردند. یکهفته بعد، در مصاحبهٔ مجدد تلویزیونی با مقامات‌آن وزارتخانه (۲۲ر۱۲ر۵۸)، یکی از معاونان ، درآخرین لحظات مصاحبه ، صریحاً از " حالت بلاتکلیفی که حالا داریم" صحبت‌کرد. از همهٔ این علائم پیداست که عواملی در راهِ اجرای طرح مورد بحث موانعی ایجاد کرده‌اند. چنانکه حتی یکی دو نفر از مراجع مذهبی هم شورای انقلاب را به علت تصویب این طرح مورد شماتت قرار دادند. مخالفان طرح ، که گویا عده‌ای از مقامات "وزارت‌کشاورزی و تعاون روستائی " و از جملهٔ آن ها منصوب‌شدگان وزیر کشاورزی حکومت بازرگان از همان زمره‌اند ، استدلال می کنند که به جایِ ضبط اراضی ملّاکان بزرگ که بهتر است به حال خود گذاشته شوند ، باید زمین های بایر وموات را که آباد خواهد شد بین روستائیان بی زمین تقسیم نمائیم. این عناصر ، با چنین فکری ،درواقع به تثبیت وضعیّت مالکیّت بر اراضی بزرگ تأکید می‌ورزند تا از اجرای اصلاحات ارضی بسود زحمتکشان جلوگیری کرده باشند.

پیشوای چنین عناصری ، آقای علیمحمد ایزدی ، وزیر کشاورزیِ حکومت‌آقای بازرگان است‌که نظراتشان را غالباً در روزنامهٔ " بامداد" منعکس می کنند. مثلاً ایشان در مقاله‌ای با عنوان "زمینِ دائر را تقسیم کنیم یا موات را؟ " (روزنامهٔ "بامداد" ، ۱۶ر۱۰ر۵۸)، برای تثبیت وضع مالکیت زمین داران و سرمایه گذاران بزرگ ارضی، آن تودهٔ عظیمی از تولید کنندگان خرده پای کشاورزی وزحمتکشان روستائی را که با سیاست رژیم ضد ملی شاهِ مخلوع به وسیلهٔ همین زمینداران بزرگ از زمین و زراعت محروم شده‌اند به اراضی بایر یا مواتولی قابل احیاء احاله داده‌اند. یعنی نقد را به مالکان بزرگ غاصب واگذاشته اند و نسیه را به زحمتکشان محروم. البته تألیف چنین مقاله‌ای از وزیر سابق کشاورزی بعید نیست . ولی از یک جهت تعجّب‌آورد است‌که هنوز هم جناب‌ایشان از تبلیغ سیاست ورشکستهٔ کشاورزی‌خود مایوس نشده‌اند. باوجودیکه مردم در همه جای مملکت‌خواهان خلع ید از مالکان بزرگ و مصادرهٔ تأسیسات سرمایه‌گذاران ارضی بزرگ هستند ، ایشان در تثبیت وضع ملّاکان بزرگ تلاش می کنند.

آقای وزیر سابق کشاورزی ، در مقالهٔ خود، به تضییع حقوق شدگان در جامعهٔ روستائی ایران‌نصیحت می فرمایند که : " ... با اتّکال به خود و باامید به خدا می توان از دل خاک‌سیاه پول درآورد وغنی شد...". و بنا به میل ایشان کاری به ملاکان بزرگ ارضی نداشت !! در این مقاله ، ایشان برای آنکه اذهان مردم را از موضوع اعادهٔ حقوق تضییع شدهٔ تولید کنندگان خرده پا و زحمتکشان روستائی به وسیلهٔ ملاکان بزرگ منحرف‌کنند ، با آب‌وتاب تمام اززمین های بایر و موات‌وسیعی در کشورصحبت کرده‌اند که : " دولت باید و می تواند" آنها راآباد کند تا در نتیجه زحمتکشان جامعه روستائی که خواهان خلع ید از ملّاکان بزرگ و مصادرهٔ تأسیسات سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی هستند " چشم به مال دیگران ندوزند". این " دیگران " که آقای وزیرِ سابق برای آنان در تشویش هستند ، بزرگ مالکانی نظیر خودشان و اخوی (آقای علی ایزدی)اند .درمقابل، آنکسانی که به زعم ایشان " چشم به مال دیگران " دارند ، زحمتکشان روستائی اند که برای اعادهٔ حقوق تضییع شدهٔ خود تلاش می کنند. چنان که مردم روستاهای " بیضا " ، " باغ سیاه"، "قلعه نو" و دیگر روستاهای " بوانات " در فارس ، که وزیرِ سابق کشاورزی و اخوی هزاران هکتار املاک مزروعی در آنجا دارند ، حتی در زمان وزارت‌ایشان ، علیه این آقایان ، در خیابان های شیراز به راهپیمائی و تظاهرات پرداختند. تظاهر کنندگان می گفتند که اراضی وسیع این دو مالک بزرگ به کمک سیاست‌های ضد دهقانی رژیمِ شاهِ مخلوع غصب‌شده است . بقول روزنامهٔ " جمهوری اسلامی " (۲۹ر۷ر۵۸)،تظاهرکنندگان از " خیابان زند" تا " فلکه شهرداری" راهپیمائی کردند و روزنامهٔ " اطلاعات " در بارهٔ آنان نوشت‌که : " شعارهائی علیه وزیر کشاورزی و رئیس دادگاه‌های شهرستان شیراز، که برادروزیر کشاورزی است ، دادند". بقول همین روزنامه ،تظاهرکنندگان در یکی از مواد قطعنامهٔ خود" برکناری علی ایزدی از دادگستری فارس و استرداد زمین های کشاورزان مستضعف را که به زور از آن ها غصب نموده‌است" خواستار شدند. مقارن با این تظاهرات، آقای وزیرِ سابق ، به منظور توجیه سیاست‌کشاورزی خود در جهت‌تثبیت مواریث رژیم ضد ملی شاهِ مخلوع و نیز به منظور عقب‌نشاندن اعتراضاتی که به این سیاست‌او شده بود، " سمینار مسائل کشاورزی و روستائی و عشایری ایران " را با یک سلسله "تمهید" و"احتیاط "تشکیل داد: ولی با این همه، عده‌ای از شرکت‌کنندگان در " سمینار" توانستند برخی نیازهای مبرم جوامع دهقانی و ایلی ایران را مطرح کنند که برآوردن آن نیازها مستلزم کنارگذاشتن سیاستی بود که آقای وزیر سابق تعقیب می کرد. بنابراین، دستیاران وزیر که هنوز هم در مناصب وزارت‌کشاورزی‌اند ، نتوانستند " قطعنامه" های مورد نظرشان را در جهت‌تبرئه و تسجیل سیاستِ کشاورزیِ ایشان به تصویب برسانند. از قضا ، درهمان " سمینار" ، بنا به قول روزنامه " مردم" (۳ر۸ر۵۸)، یکی از دهقانانِ استان فارس گفته بود: "... ما دهقانان فقیر پول کود شیمیائی هم داده‌ایم ، ولی به ما کود ندادند. هر چه کود هست مال مالک است. تراکتور نداریم ، ولی مالک چندین دستگاه دارد.آب هم نداریم، ولی مالک دارد..." این دهقان برای توضیح وضع مالکیّت در ده‌خود گفته بود : " ... در این ده ۵۸ خانوار دهقان جمعاً ۲۰۰ هکتار زمین دارند و حال آنکه در همین ده یک‌نفر ۱۲۰۰ هکتار زمین حاصلخیز را غصب‌کرده است . حالا این ده را می‌خواهند همینطور دست‌نخورده برای مالک نگاه‌دارند...". از این عبارات‌پیداست‌که این تولیدکنندهٔ خورده‌پا تا چه حد از ظلم مالک بزرگ و سیاستِ‌کشاورزیِ وزیرِ سابق به جان آمده بود.

با همهٔ این اوضاف ، جناب‌وزیر، آن موقع هم نظیر حالا، به تثبیت‌وضع مالکان بزرگ اصرار می‌ورزیدند و در این جهت‌از هیچ تلاشی فرو گذارنکردند .منتهی این تلاش‌ها در زمان وزارت‌به شیوه‌های وزارت‌مآبانه بود و اکنون به شیوه‌های دیگر . ایشان در آن وقت ، به بهانهٔ " ایجاد و حفظ امنیت" ولی در واقع به منظور دفاع ازملّاکان بزرگ ، روستائیانِ طالبِ‌اعادهٔ حقوق را به انحاء مختلف‌مورد تهدید قرار می دادند. مثلاً تلگرامی که در زمان وزارت‌خود به شماره ۲۸۴۴۳-۰۱۱ مورخ ۱۳ر۳ر۵۸ به ادارات‌تابعه مخابره کرده بودند چنین متنی داشت : " دستور فرمائید وسیلهٔ ادارات تابعه در اقصی نقاط حوزهٔ آن مدیریّت‌به کلیّهٔ زارعین که عدواناً اراضی و موسسات‌دیگران راتصرف کرده‌اند اعلام گردد تا تاریخ ۱۸ خرداد سال جاری نسبت‌به استرداد اراضیِ مورد تجاوز به صاحبان اصلی اقدام نمایند. در غیر این صورت‌در پایان مهلت‌مقرره علاوه بر خلع ید، از کلیهٔ کمک‌های دولت‌محروم خواهند شد. یعنی هیچکدام از محصولات‌آنها خریداری نمی شود و به آنها وام‌داده نمی شود و حتی در مورد دهقانانی که از طریق اصلاحات‌ارضی زمین به‌آنها داده شده است‌پس‌گرفته می شود. ـ علیمحمد ایزدی ، وزیر کشاورزی ".
ناگفته پیداست‌که جناب‌وزیر سابق با این تلگرام پرخاشجویانه منظوری جز تثبیت‌وضع مالکیّت برای آن " دیگران " نداشتند و می خواستند،به هر نحو ممکن،" زارعین " و نیازمندان به " کمک های دولت " را که برای اعادهٔ حقوق تضییع شدهٔ خود به پا خاسته بودند به عقب‌نشینی وادارند. ولی ازبختِ

بقیه‌درصفحه ۶

آفرینش هنری ونظریه بازتاب

نویسنده: ك. دالگوف مترجم : ا. پایدار

ریشه های نظریه بازتاب به عهدباستان باز می‌گردد ، به زمانی که فیلسوفان یونانی درپی شناخت خودبودند ومی کوشیدند دشواریهای شناخت کائنات و جهان پیرامون خودرا حل نمایند. اما تنها پس از پیدائی فلسفه مارکسیستی بودکه نظریه بازتاب به علم واقعی واساس نظری شناخت انسانی بدل گردید. در آثار مارکس ، انگلس و مخصوصا لنین این نظریه تکامل پیداکرد، بنیان استوار علمی یافت ودرنهایت بعنوان نظریه لنینی بازتاب شناخته شد .

لنین می نویسد: " ... اولین **مرحله** ، لحظه و آغاز رسیدن به شناخت محدودیت وذهنی بودن آن است: نفی جهان درخود . روندشناخت درآغاز ذهنی است ... " (۱)

درحقیقت شناخت انسانی ، حداقل درشکل فردی آن ، همیشه کیفیتی ذهنی ومحدود داشته وهدفهائی ذهنی رادنبال می کند، موءید این نظر این حقیقت است که شناخت واقعیت ازطریق ذهن وبه وسیله ذهن صورت می گیرد .

خطر عظیمی دراین وضع نهفته است : بزرگنمائی و مطلق سازی عنصر ذهنی دربازتاب انسانی شناخت واقعیت .چنین خطری درعمل به جدائی شناخت از موضوع شناسائی می انجامد .لنین ، دراین رابطه ، می گوید : " کانت باخصلت محدود، ناپایدار ، نسبی ومشروط شناخت انسانی (مقولات آن ازقبیل علیت وغیره) برخوردی **ذهن گرایانه** دارد، شناخت رابه مثابه دیالکتیک اندیشه (= باخودطبیعت) درنظرنمی گیرد ،و درنتیجه شناخت را از موضوع آن جدامی سازد. " (۲)

دو مقوله ذهنی وعینی درهنر چه نقش واهمیتی دارند ؟

هنر ، به عنوان شکلی از آگاهی ، بازتاب دنیائی واقعی است که مستقل ازآگاهی انسانی وجود دارد. مبانی شناخت شناسی جهان بینی علمی می گوید که موضوع و وسائل بازتاب ازنظر تاریخ مشروط اند ، یعنی که درجه تکامل تولید وفرهنگ تعیین کننده آنها است .درحالیکه هنر به انسان امکان می دهداز محدودیت های عصر خود" گام فراتر" نهد .هنگام بازنمائی واقعیت موجودوبهنگام بازتاب یک موضوع مشخص یا برخی ازخصلت های آن ، هنرمندگامی فراتر می نهدودر روند آفرینندگی خودنه تنها موضوع راباز می آفریند، بلکه چشم اندازهای تحول و رشدآن رانیزمی نمایاند. از این نظر هنر تابع زمان نیست .

بااین حال ، هنرمندهمیشه ازبازتاب واقعیت عینی موجوددریک لحظه مشخص شروع می کند ـ حتی اگر به بازآفرینی گذشته ، حال یاآینده بپردازد .بعلاوه، این " حال "است که نقش عمیق تعیین کننده دربازسازی گذشته و پیش بینی آینده دارد: موضوعی ملموس و تاریخی نقطه عزیمت روندبازتاب قرارمی گیرد ،گو اینکه نقش موضوع تنهادراین نکته خلاصه نمیشود .هر اثر هنری گذشته ، حال وآینده رادربر می گیرد، هر چند که ممکن است عمدتا به یکی از آنهابپردازد .این " خصلت فراتاریخی " اثر هنری ناشی از ویژگی های هنراست که بازتاب هنری وتصویری واقعیت و شکلخاصی از رابطه میان دومقوله ذهنی وعینی است .عینی و تاریخی بودن یک موضوع نه بواسطه جدائیش از گذشته و آینده است ،بلکه بر عکس،به‌علت پیوستگی بسیارنزدیکش باآن هاست .

بهرحال وجودیک موضوع ملموس وتاریخی در زمان ومکان حقیقی یک مطلب است ، وبازتاب هنری همان موضوع مطلبی دیگر: بدون توجه باین نکته که آیا موضوع اثر هنری واقعی ومادی است (مجسمه ، اثر معماری) یاتخیلی وغیرمادی (ساختمان دریک تابلو نقاشی)، میتوان گفت هراثری زمان ومکان تخیلی و" غیرواقعی " ، وهستی " غیرواقعی " خودرادارد که بازتاب موضوعی عینی وواقعی است .آفریده های هنری، علاوه برهستی معمول خوددرقالب یک موضوع ، " زندگی دومی " نیز دارندکه در واقع هستی حقیقی آنها رامی‌سازد .بگذاریدمثال ارسطو را باردیگر تکرارکنیم : هنگامی که یک مجسمه سازکارباتکه ای مرمر را شروع می کند، مجسمه ای که خیال ساختن آن رادارداز قبل در ذهن او وجود دارد ، براین اساس می توان گفت که هستی آرمانی وتخیلی مجسمه برهستی حقیقی وواقعی آن پیشی می گیرد .ذهن نه‌تنها موضوع راباز می سازدبلکه‌آن رامی آفریند .به دو دلیل : اول آنکه هنرمنداشیاء و پدیده هائی می‌آفرینندکه پیش ازآن درطبیعت وجود نداشته اند(معماری ، مجسمه ، سمفونی‌وغیره) ، و دوم آنکه پدیده هائی راکه وجوددارند به تناسب قوانین زیبائی دگرگون می کند .

انسان بادگرگون نمودن طبیعت‌آن راانسانی می‌کند ودراین روندبه وجودخویش عینیت می‌بخشد .خصوصاً در هنر است که این روندبه روشنی به چشم می خورد. صرفنظر از درجه وعمق واقع گرائی ، هراثری رادرنظر بگیریم این جنبه انسانی درآن وجود دارد. بااین حال تجلیات " عنصر انسانی " هنرگوناگون ومتفاوت است : " عنصر انسانی " درنقاشی یامجسمه سازی چهره نگاری بارزتر است ، درحالیکه درآثارمعماری ، نقاشی مناظر یاتابلوهای تزئینی این " عنصر" مستقیمابه بیان در نمی آید، چنانکه گوئی وجودش اهمیتی درجه دوم‌دارد. از سوئی ماهیت انسانی هنر دراین حقیقت آشکار رخ‌می‌نمایدکه : آفریننده هراثر هنری یک انسان است . از سوی دیگر، دربرخی آثارکه موضوع آنها " انسان "است این " ماهیت انسانی"مستقیماً به بیان درمی آید. سرانجام ، درحالت سوم ، ماهیت انسانی هنر، به‌شیوه ای غیرمستقیم ، درنگارهای ذهنی کمابیش مربوط به‌انسان جلوه می نماید، مثلا تابلوهای نقاشی طبیعت که موضوع آنها بوسیله رنگ ، خط وغیره (مناظر ، طرح های تزئینی وغیره) بیان می شود .درتمام آثارهنری فاعل یاانسان اجتماعی موضوع اصلی آفرینندگی هنری‌است . انسان طبیعت رابیاری جامعه وازطریق آن انسانی‌می‌کند .درشعرغنائی نیز ، باآنکه شاعرقبل ازهرچیز به بیان تجربه های عاطفی ، " ذهنیت " ، گرایش خاص خودنسبت به واقعیت ، وخویشتن خویش می پردازد .این کار را لزوما به یاری موضوعی می کندکه خارج از قلمرو این " ذهنیت " قرار دارد .

اصل لنینی زیر اهمیت بسیاری درفهم ماهیت آفرینندگی هنری دارد : " ذهن انسان نه تنهادنیای عینی را منعکس می کند، بلکه آن رامی آفریند." (۳) درحقیقت مفهوم دقیق آفرینندگی هنری تنهادربازتاب ساده جهان نهفته نیست ، بلکه درجریان ارتباط متقابل مادی ومعنوی انسان باطبیعت و واقعیت و در خلال پیوستگی دوجانبه ذهن باعین انسان ارزش‌هائی هنری می آفرینندکه پیش ازآن وجودنداشته اند .آثار هنری که حاصل کار و آفرینندگی انسانند، دنیائی ارائه می دهند که درآن ماهیت انسان " عینی" می‌شود ؛همین دنیاست که عمق وکیفیت گرایش‌های مادی و معنوی انسان رانسبت به واقعیت ، وذهن رانسبت به عین آشکار می نماید .

لنین دراین باره می‌گوید: " مفهوم (=انسان)، باوجودذهنی بودن ، درعین حال وجود" دیگری" را در بر می گیردکه درخود مفهوم نهفته است (= طبیعت مستقل ازانسان) .این مفهوم (=انسان)**محرک درونی** ادراک خود، عینی کردن خوددرجهان عینی ازطریق خودش ، وتحقق (کمال)بخشیدن به خودرادروجودخویش دارد .درقلمرو تفکرنظری (حیطه تئوری)مفهوم ذهنی (شناخت ؟) به عنوان جهانی که درخودوبرای خودنا‌مشروط است ، متضادباجهان عینی است که ازآن محتوی وغنای مشروط خودرا می گیرد. " (۴)

منطقی می‌نمایدکه طبیعت وعمل نقطه شروع‌وبنیاد فعالیت های آفریننده انسان باشد.

" کسی نمی تواندفلسفه راباً " من" شروع کند. چون دراینجا ، حرکت عینی ، وجودندارد. (۵) درهنرنیز کسی نمی تواندازً" من " بیاغازد." شروع " یانقطه آغاز درهنر، همیشه ، بایدعینی باشد .امامشکل‌بتوان هنر را بدون " من " انسانی ، بدون ذهن وفعالیت آفریننده آن پذیرفت ، آنهم فعالیتی که در روند آن ، وبه اتکاء آن انسان خودوواقعیت پیرامونش رامتناسب باقوانین زیبائی دگرگون می کند. اصل مطلب این است که انسان درجهان حضوری فعال دارندمنفعل وازطریق فعالیت نظری وعملی " پیوندی مستمر میان خودوجهان برقرارمی کند .درجریان این ارتباط همیشگی نظری وعملی باجهان است که اعتمادذهن یا فاعل به فعال بودن خودو" غیرفعال " بودن جهان رشد می کند، یعنی همانگونه که لنین می گوید" ...: ... جهان انسان راراضی نمی سازدوانسان برآن می شودکه باعمل خودآن رادگرگون کند." (۶)

درهرصورت ، جهان عینی‌براساس قوانین خاص خود تحول می یابد .برای دگرگون کردن جهان نه‌تنها ضرورتاً بایداین قوانین راشناخت ، بلکه بایددرجریان عمل انقلابی این دگرگونی راعملی نمود." جهان عینی،مسیر ویژه خودرا می پیماید، دربرخوردبااین جهان عمل انسان "ناممکنات" وحتی "موانعی " برسرراه تحقق هدفهای خودمی یابد..." (۷)هدف هائی که انسان از دگرگون ساختن جهان می‌جوید، هدف هائی صرفا ذهنی نیستند، این اهداف ازواقعیت برمی خیزند ،وبه‌عبارت دقیق ترناشی از برخورد" مقتضیات "واقعیت وعمل انسانی اند. دقیقاً باین علت است که واقعیت عینی و عمل نقطه آغاز ، زمینه شناخت انسانی وبازتاب جهان اند.

هنربرآگاهی انسان تاءثیر می نهدومواضع او را نسبت به جهان ، یعنی جهان نگری اورا ، شکل‌می‌دهد. ازاینجاست که هنرمی تواندبه فعالیت انسانی جهت ، هدف ومعنائی معین بخشد؛ واین مهم راهنرنه ازطریق دگرگون کردن ساده‌ٔ جهان ، بلکه ازطریق دگرگونی زیبائی شناسانه‌آن ، متناسب باقوانین زیبائی،انجام می دهد .دراینجا نیز بامسئله ارتباط پیچیده‌دیالک‌تیکی میان آرمان وتبدیل آن به واقعیت روبرو هستیم که لنین درباره آن چنین می گوید: " فکرتبدیل آرمان به واقعیت بسیار **پرمعنا** است وبرای تاریخ اهمیت زیاد دارد. روشن است که درزندگی خصوصی انسان نیز این فکر حقیقت پرمعنائی دارد .برخلاف ماده گرائی عوامانه .:.. تفاوت میان آرمانی ومادی نیز نا‌مشروط نیست ." (۸)بازتاب واقعیت عینی درهنر‌ ونیز درعلم ـ ماهیتی آرمانی دارد.به علاوه ، نارواست اگر روند بازتاب رامنفعل وبی جان پنداریم ،برعکس بازتاب واقعیت بوسیله ذهن آفریننده انسان ماهیتی فعال وپویا دارد .تجلی ماهیت فعال بازتاب راخصوصاً درهنر به روشنی می توان دید .هنر، فعالیت عملی انسان راهم درقالب" عکسبرداری " وهم درقالب آفریننده آن ـ خلق آثارهنری ـ دربرمی گیرد .پویائی وسیلان شناخت انسان ازواقعیت بطورمشخص درکارهنرمند نمایان می شود .نقش اراده انسانی درکارهنرمندبارز‌تراست : تناوب میان ساده کردن ، وهمزمان با آن، اشکال تراشی در راه رسیدن به هدف موردنظر؛بعلاوه آمیزش شناخت وعمل دراینجا روشن تر و واقعی ترخود رانشان می دهد .علت پیچیدگی ودشواری آفرینندگی هنری ، ودیگرویژگی های اساسی آن مخصوصاً ماهیت "ذهنی " وخصوصی اش جزاین نیست .شایدبه سادگی بتوان این نکته را ، که این یاآن اثرهنری چگونه آفریده شده یامی شود، به هرکس فهماند ، اماچنانچه فردی خصوصیات واستعدادهای معینی برای هنرمندشدن نداشته باشد، آموختن چگونگی آفرینش یک اثرهنری واقعی باو ناممکن است .

یادداشتها

۱ـ لنین ، مجموعه آثار، جلد۳۸، ص ۲۰۶.
۲ـ همانجا ، ص ۲۰۷
۳ـ همانجا ، ص ۲۱۲.
۴ـ همانجا
۵ـ همانجا ، ص ۱۰۴
۶ـ همانجا ، ص ۲۱۳.
۷ـ همانجا ، ص ۲۱۴.
۸ـ همانجا ، ص ۱۱۴ .

توضیح

شماره‌ٔ (۳۲) هفته‌نامه‌ٔ اتحاد مردم درنیمه‌ٔ دوم فروردین ۱۳۵۹ منتشرمیشود.